

سرق و قطع ید

دکتر سید علی اصغر غروی

خواننده گرامی

ترجمه متون عربی، بویژه آیات قرآن، در قالب عبارتهای کوتاه و ترجمه واژه به واژه، و با رویکرد بازآفرینی واژگان زبان پارسی صورت گرفته است. امید است این روش برای ادب فارسی و خوانندگان بهره بیشتری در پی داشته باشد.

فهرست عناوین

..... ۲۵	سرق و گستره معنای آن ۱	چرایی طرح بحث
..... ۲۵	• «سرق» در قرآن ۲	مبانی بحث
..... ۲۵	■ دزدی نکردن؛ از شروط بیعت زنان ایمان آورنده با پیامبر ۲	• مراد از بریدن دست، سلب قدرت از دزد است
..... ۲۶	■ انتساب دزدی به برادران یوسف ۳	• توبه و اثر آن در اصلاح مجرم
..... ۲۶	◀ شبهاتی در انتساب دزدی به برادران یوسف ۴	• تعیین مجازات سارقان باید چگونه باشد؟
..... ۲۷	◀ بررسی چند دسته از آیات کتاب به ضرورت بحث ۵	• دزدان اصلی چه کسانی هستند؟!
..... ۲۷	- دسته اول: جدایی میان پیامبران الهی نیست ۵	• بررسی چند روایت در قطع ید
..... ۲۷	- دسته دوم: برخی از صفات رسولان الهی ۵	• روایاتی در بریدن جسمانی دست دزد، و نقد آنها
..... ۲۸	- دسته سوم: برخی الزامات در رسالت انبیاء ۷	• روایاتی در اثبات مدعای ما
..... ۲۹	- دسته چهارم: مجاز نبودن پیامبران و اهل ایمان به تخطی از اصول اخلاقی و واعظ غیر متعظ بودن ۸	• نظری به کتب شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه
..... ۳۱	◀ پاسخ به شبهات ۹	• «قطع ید» در کتاب نهج طوسی (فقیه شیعه)
..... ۳۲	◀ دور کردن یوسف از پدر؛ مصداق «سرق» ۱۰	• «قطع ید» در تفسیر فخر رازی (فقیه و مفسر سنی)
..... ۳۳	◀ نیروی خیر، ابزاری به شرارت بر نمی گیرد ۱۱	• «قطع ید» در تفسیر المیزان
..... ۳۴	■ یکپارچگی کلیات احکام الهی نزد پیامبران خدا ۱۲	• «ید» در مفاهیم متشابه
..... ۳۷	◀ مجازات دزدی در زمان یوسف، بریدن دست حقیقی نیست! ۱۲	• «ید» به معنای «قدرت» در قرآن
..... ۳۸	• روایاتی در باب «سرق» و مصادیق آن ۱۴	• «ید» به معنای «قدرت» در نهج البلاغه
..... ۳۹	• سرق در نهج البلاغه ۱۴	• «آیدی» در نهج البلاغه
..... ۴۰	• گزمه، دزدان و زاهد در مثنوی مولوی ۱۵	• «ید» در مفاهیم متشابه در شعر عرب
..... ۴۱	• مصادیقی دیگر از دزدی معنوی ۱۶	• «دست» در مفاهیم متشابه در ادب فارسی
..... ۴۲	• قبول توبه نصوح دزد بی آنکه دستش بریده شود ۱۸	■ «دست» در مثنوی
..... ۴۲	• ضرورت شناخت و پیروی مصلحان حقیقی ۱۹	• قطع و مفاهیم مختلف آن
..... ۴۴	• سخنانی از عین القضا در ضرورت پیروی از هادی و مرشد ۱۹	• «قطع» در معانی متشابه در قرآن
..... ۴۵	• سخن پایانی ۲۱	• «قطع» در معانی متشابه در نهج البلاغه
	 ۲۳	• یک روایت در «قطع لسان»
	 ۲۳	• «قطع» در معانی متشابه در ادبیات عرب
	 ۲۴	• «بریدن» در معانی متشابه در ادبیات فارسی

چرایی طرح بحث

حکیم علامه آ الله سید محمد جواد موسوی غروی معتقد است فهم نادرست بعضی از مفسران و فقهاء، از برخی آیات قرآن کریم، موجب وهن کلام الهی و افتراء به آیات کتاب و تکذیب آنها گشته است. ازینرو، همانگونه که خدای عز و جلّ خود دعوت فرموده، باید در آیات قرآن تعقل نمود و به فهمی دقیق و درکی صحیح نائل آمد، تا در نتیجه از ذات باری تعالی و کتاب او رفع انتساب افتراء و کذب گردد، و هدف بعثت رسول، که تزکیه اخلاقی مردم و تعلیم کتاب و حکمت به ایشان است، به نحو احسن انجام پذیرد، و هدایت آنها به عرصه عمل صالح به خوبی محقق شود.

آنچه را که انبیاء از طرف خدا مأمور به ابلاغ آن شده‌اند، تبیین راههای تأمین نیازهای فطری، مادی و معنوی بشر، در چهارچوب ایمان به خدا، آخرت و عمل صالح، بوده است. همه پیامبران الهی معترفند که رسولان رحمتند، و جهت گسترانیدن آن بر عرصه حیات بشر مأموریت یافته‌اند، و همگی کراراً بر این حقیقت پای فشرده‌اند که نه برای مزد گرفتن آمده‌اند و نه برای سلطه‌گری و حکومت. بلکه قصد آنها رها ساختن بشر از یوغ جهل و ستم و بیداد، و اقامه رحمت، آزادی و عدل و داد است:^۱

یکی از آیات اشکال‌گیر، که از دیرباز مورد سؤال بوده، و امروز نیز مدافعان حقوق بشر و اندیشمندان محقق، و قائلان به تاریخی بودن، و یا عصری کردن، و نیز مخالفان کتاب مجید، آن را مغایر با حقوق و اخلاق انسانی می‌دانند، آیه ۳۸ سوره مائده می‌باشد، که می‌فرماید:

و مرد دزد وزن دزد را پس ببرید دستان آن دورا

به سزای آنچه که آن دو کرده‌اند (و این) بازتابی از عمل است از سوی خدا^۲

و خداوند است عزیزی حکیم

مسئلاً اجراء حکم مذکور در این آیه، به شکلی که در بعضی از حکومت‌های اسلامی صورت پذیرفته، با حقوقی که برای انسان، به ما هو انسان، بدون در نظر گرفتن دین و اعتقاد او تعریف شده است، مغایرت دارد. ما اگر قرآن را عیناً کلام خدا بدانیم و بناء بر این خالی از هر گونه اشتباه و نقصانی، و در کمال دقت و معرفت،^۳ عبارت پایانی آیه که می‌فرماید: «... ما را بر آن می‌دارد که صدور چنین حکمی را از جانب حضرت باری حتماً هم از سر عزت بدانیم و هم از منبع حکمت. و از آنجایی که «عزت»، استحکام در عمل و مناعتی^۴ است که جامعه بر اساس اخلاق و رفتار حسن دارد، پس آنچه برآمده از زور و متکی به قوای نظامی است، لزوماً و

۱: اعراف ۱۵۷:»

«کسانی که پیروی می‌کنند فرستاده پیام‌آور درس

ناخوانده‌یی را که می‌یابند او را نوشته شده نزد خود در تورات و انجیل، دستور می‌دهد ایشان را به معروف، و باز می‌داردشان از منکر، و حلال می‌سازد مر ایشان پاکیزه‌ها را، و حرام می‌سازد بر ایشان ناپاکی‌ها را، و فرو می‌نهد از ایشان گرانباری‌شان را، و غل‌هایی که بوده است بر ایشان».

۲: «نکال» عذابی است که عین اعمال انسان به خودش برگردد، مثل زمانی که توپ را به دیوار می‌زنید و به سوی تان برمی‌گردد یا فواره که بالا می‌رود و سرنگون می‌شود، یا بازتاب صدا در کوه. «نکول» یعنی بازگشت همان چیزی که رفته است. پس مراد این است که اعمال انسان عیناً به خودش بر می‌گردد.

۳: آیات عدیده بر این معنا تأکید دارند: حاقه ۴۰ تا ۴۸، تکویر ۱۷ تا ۲۵، مؤمنون ۶۶ تا ۷۱، طارق ۱۱ تا ۱۴ و... برای رسول خدا (ص) نیز - به بیان قرآن - وظیفه‌یی جز ابلاغ این کلام تعیین نشده است: آل عمران ۲۰، مائده ۹۲ و ۹۹، نحل ۳۵ و ۸۲، نور ۵۴، عنکبوت ۱۸، تغابن ۱۲.

۴: مناعت؛ صفت بازدارنگی است هم در اندیشه و هم در عمل که انسان را از تفکر به زشتی‌ها و عمل به آنها باز می‌دارد.

در اساس و عمل، عزت نیست! همچنین «حکمت»، علم محکم و درست و خدشه‌ناپذیر است،^۲ و «حکیم» کسی است که گفتار و کردارش برآمده از چنین علمی باشد. یعنی در سخن او خدشه‌ی نباشد، و به اتقان و استحکام، سخن بگوید و عمل کند. بناءبراین، قول و فعل خداوند عزیز حکیم، که بر اساس عزتی مبتنی بر حکمت است، نباید و نشاید که با حقوق ذاتی انسان مغایرت و منافاتی داشته باشد. بلکه تصدیق‌کننده و تأمین‌کننده آن است. پس اگر فهم و بیان رایج از آیه، مغایر و مخالف با حقوق ذاتی انسان است، و خردمندانه و حکیمانه و از سر عزت نمی‌نمایند، حق این است که با تمسک به اصلی که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۸ نهج البلاغه بناء نهاده که: «همانا بعضی از کتاب بعضی دیگر را تصدیق (و تفسیر) می‌کند»،^۳ کوشش نماییم با استناد به آیات دیگر، مراد خداوند از بیان این حکم در آیه مذکور را دریابیم.

آ الله غروی می‌گوید: «دست» به معنای قدرت است، و «بریدن» کوتاه کردن دست است از قدرت. تبیین این نظر در پی خواهد آمد.

مبانی بحث

مراد از بریدن دست، سلب قدرت از دزد است

این آیه در کتاب «حجیت ظنّ فقیه و کاربرد آن در فقه» ذیل عنوان «اجمال در آیه سرقت و بیان آن»^۴ مطرح شده است. در آنجا این معنا را آورده‌اند که هم لفظ «ید» و هم لفظ «قطع» در آیه مذکور مجمل است، و مجمل نمی‌تواند حکمی باشد که به تفصیل اجراء شود.^۵

لفظ «ید» را در آیه از این جهت مجمل می‌دانیم، که وقتی می‌گوید: «دست یا دستان»، معلوم نیست آیا مراد گوینده، انگشتان است، یا دو انگشت، یا سر انگشتان، یا کف دست، یا منظور تا مچ دست است یا تا میانه ساعد و آرنج، یا بازو است تا کتف؟! در زبانهای رایج دنیا، مثل زبان عربی، لفظ «دست»، هم به کل و هم به قسمتی از آن اطلاق می‌گردد. گذشته از این، باید حتماً خدا تعیین می‌نمود که دست راست را باید برید یا چپ را؟! پس تردیدی نیست که آیه در «ید» مجمل است.

از سوی دیگر؛ آیه در «قطع» هم مجمل است، زیرا در زبان عربی؛ این لغت هم بر «جدا کردن» اطلاق می‌شود و هم بر «مجروح کردن». همچنین «قطع» به معنای از میان برداشتن ارتباط بین دو چیز و ایجاد فاصله در میان آنها است و در موارد گوناگونی کاربرد دارد. مانند: «...» «زبانش را ببرید»، یعنی؛ ساکتش کنید و یا «...» «نمازش را برید».

اما اگر مجمل بودن لفظ «ید» و «قطع» را قائل نشویم، و ظاهر، نه مفهوم متشابه این دو لفظ، مراد باشد، اشکال دیگری هم به آیه وارد می‌شود، و آن اینکه؛ چرا در آیه، لفظ «یدی» - جمع «ید» - را آورده است؟! در

۱: آیه ۸ سوره منافقون از قول منافقان می‌فرماید: «...» «اگر بازگشتیم به مدینه هر

آینه حتماً بیرون می‌راند عزیزترین، از آن (شهر) ذلیل‌ترین را». اما خداوند در ادامه آیه، در پاسخ به ایشان می‌فرماید: «...» «و برای خدا است عزت و برای رسول او و برای مؤمنان، ولی منافقان

نمی‌دانند». پس عزت مورد نظر منافقان با اتکاء به قدرت احراز می‌گردد! می‌گویند ما قدرت داریم، توان نظامی داریم و می‌توانیم مسلمانان و پیامبر را از مدینه بیرون کنیم! و هر گروه که توانست گروه دیگر را از شهر بیرون کند، عزیز است. اما خدا می‌گوید؛ نه چنین است که شما گمان می‌برید! بلکه عزت از آن خدا و از آن رسول و از آن مؤمنان است، منافقان نمی‌دانند و نمی‌فهمند.

۲: حکمت؛ بر چهار عقل فطری و نظری اکتسابی و عملی و مستفاد استوار گشته است. عقل مستفاد؛ عقلی است که فعلیت پیدا کرده و به ظهور و تجلی و نماد عملی کامل نائل شده است.

۳: مفسران، مضمون این عبارت مولی علیه السلام را یکی از اصول تفسیر قرار داده و گفته‌اند: «...»

۴: تألیف؛ علامه حکیم سید محمد جواد موسوی غروی - ص ۲۰۰ تا ۲۰۶

۵: فخر رازی و برخی از مفسران دیگر هم معتقد به اجمال در آیه هستند.

حالی که اگر یک دست قطع شود - یک دست از سارق و یک دست از سارقه - باید مثنی، یعنی «یَدَین» می‌آورد. و حال آنکه در هیچ یک از روایات، سخنی از اینکه دو دست از هر یک از زن و مرد دزد قطع شود، یعنی چهار دست، وجود ندارد، تا «ایدی» که لفظ جمع است مصداق پیدا کند. البته برخی مفسران گفته‌اند: «مراد همه دزدان و دستان آنها است».

طبق سنت قطعیه^۱ نیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست دزدی بریده نشد و الگویی در اجراء این حکم نداریم. علت اینکه پیامبر (ص) اصلاً فرمان به بریدن دستی نداد، اجمال در آیه نبود، بلکه به این دلیل بود که معنای «قطع و ید» را به خوبی می‌دانست!

اگر این دو واژه، در آیه، در مفهوم حقیقی خود، و نه معنای متشابه، بکار رفته بود، بر خداوند حکیم متعین می‌بود، جهت احتراز از «تأخیر بیان در وقت حاجت»، موضع قطع را، به تفصیل، در همین جا بیان می‌فرمود. در این مورد نیز چنین وظیفه‌یی را به رسول خود محول نکرده است.

حال که ذات رحیم و رحمان و وُدود^۲ و مَنان^۳ و غفور و توَّاب^۴ و کریم و حکیم حضرت باری جزئیات حکم را مسکوت گذاشته است، پس باید از دو لفظ «قطع» و «ید» مفهوم متشابه آن را اتخاذ نمود.

«ید» در قرآن، اغلب به معنای «قدرت» بکار رفته است، و «قطع» به معنای «ایجاد فاصله بین عامل و معمول». پس مراد این است که دست دزد از قدرتی بریده شود که امکان دزدی به وی داده است.

توبه و اثر آن در اصلاح مجرم

دلیل دیگری در عدم جواز بریدن جسمانی دستان سارقان، آیه ۳۹ سوره مائده است که بلافاصله بعد از آیه مورد بحث می‌فرماید:

پس هر کس بازگردد (از زشتکاری خود) بعد از ستمش (که روا داشته است)

و اصلاح کند (تباهی خود را) پس همانا خدا هم باز می‌گردد بر او

همانا خداوند است آمرزنده‌یی رحیم^۵

اسلام دین رحمت، عطوفت، رأفت، سلام، صلح، سعادت، تربیت و نیکبختی است، و پیامبرش رسول رحمت است برای عالمیان. پس چنین دینی هرگز طالب آن نیست که یکی از اعضاء تربیت نیافته جامعه، چه مسلمان چه غیر مسلمان، ناقص شود، و نیروی کار و تولید، هم به جهت نقص عضو، و هم به سبب نقصان حیثیت و آبرو، از او سلب گردد، که اگر زمانی هم توبه کند و از عمل ناشایست خود بازگردد، نتواند مشغول کاری شود تا خانواده و جامعه از او سود برد! به همین دلیل است که بلافاصله بعد از صدور حکم مذکور در آیه ۳۸ سوره مائده، سخن از توبه و اصلاح مطرح می‌شود.

در شرائطی که اگر بخواهید حجاب را به بانویی تحمیل کنید و بگویید که این حکم خدا و به نفع تو است، واکنش مخالف نشان می‌دهد، چگونه انتظار داریم کسی که دست حقیقی او را ببرند، باز هم معتقد به اسلام باقی بماند؟! قطعاً چنین کسی دیگر اصلاً نگاه به این دین نمی‌کند و حتی دشمن آن نیز می‌گردد. از این جهت خدای تعالی در مقام تعلیم رسول خود می‌فرماید:^۶

۱: غرض ما از سنت قطعیه، نقلهای صحیح و بی‌شبهه تاریخی است از رفتار پیامبر که مغایرتی با اخلاق عملی رسولان الهی نداشته باشد.

۲: وُدود: دوست بسیار صمیمی.

۳: مَنان: کسی که نعمت را به تمام عطاء می‌نماید.

۴: توَّاب: بسیار بازگشت کننده به سوی بندگانی که پس از ارتکاب گناه به سوی او باز می‌گردند.

۵: «غفران» و «کفران» هر دو سرپوش گذاشتن است، یکی به سمت خوبی و دیگری به سمت بدی. پس غافر کسی است که

روی بدی را می‌پوشاند و کافر کسی که روی خوبی را. خداوند می‌فرماید: « (ابراهیم: ۱۰) و یا »

«(بقره: ۵۸)، یعنی بناء به شروطی، ذنب و تأخیر و خطاء را ترمیم و اصلاح می‌کند. البته «کَفَر» به باب تفعیل که

می‌رود، مفید فعل خداوند است در مدفون کردن بدیها: « (نساء: ۳۱).

۶: انعام ۵۴

و هرگاه آمدند نزد تو (ای پیامبر) کسانی که ایمان می‌آورند به آیات ما پس بگو سلام بر شما، واجب کرده است پروردگارتان بر خود رحمت را اینکه هر کس عملی کرد، از شما، به بدی، از سر نادانی سپس بازگشت از پس آن، و بر است آورد پس همانا او است آمرزنده‌ی رحیم پس خدایی که گسترانیدن رحمت بر بندگان را بر خویش واجب کرده است، به هیچ روی نمی‌خواهد بنده‌ی را از دائره رحمت خود، با عذابهایی اینچنین خارج سازد.

رحمت خدا چیست؟ اینکه اگر کسی از سر نادانی دست به اقدامی ناشایست زند، سپس از کرده خود بازگردد، و آن کژی و کاستی، و آثار تباهی و ویرانی خود را اصلاح نماید، پس همانا خدا آمرزنده‌ی رحیم است. یعنی از سر رحمت خود، آثار اشتباه او را به آموزش خود، محو یا مدفون می‌سازد. پس قبل از هر کس، بر رسول خدا است که این فرصت را به بندگان خاطی عطاء فرماید و زمینه اصلاح را از هیچ کس دریغ ندارد. و بر اساس اصل وجوب اطاعت از رسول، بر مؤمنان نیز واجب است که زمینه‌های رشد اخلاقی آحاد جامعه را، چه مؤمن باشند یا کافر یا مشرک، فراهم آورند.

تعیین مجازات سارقان باید چگونه باشد؟

با روشن شدن مراد آیه، حال باید دید تکلیف دزدان و حکم نهایی درباره آنها چیست؟ آیا شخص دزد، متحمل مجازاتی می‌شود؟

در پاسخ این سؤال باید گفت؛ در بسیاری از فروع احکام شرع، تعیین مجازات جرائم به عرف و قوانین عرفی واگذار می‌شود که در هر جایی ممکن است متفاوت باشد. به عنوان مثال؛ شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمده، عرض کرد؛ در فلان جا مردم خلاف روش ما و بعضاً با محارم خود نکاح می‌کنند که از منظر قرآن و اسلام حرام است!

حضرت چنین پاسخ داد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ^۲ «همانا برای هر قومی نکاحی است». پس کسانی که مسلمان نیستند بر اساس اعتقاد خود ازدواج می‌کنند! ^۳ در هر حال، قصد امام بیان عرف در جامعه است. یعنی اموری مربوط به عرف جامعه است و مجازاتهایی هم به عرف مردم احاله داده می‌شود که همان قوانین موضوعه می‌باشد. عرف می‌تواند بگوید شخص دزد، مالی را که دزدیده، پس بدهد و یا مثلاً دو برابر مال دزدیده شده را از او جریمه بگیرند. در قوانین مختلف دنیا این مجازاتها تعریف شده است. پس در جوامعی که دست دزد را نمی‌برند، برای دزد تنبیه وجود دارد. مجالس قانونگزاری ما نیز می‌توانند قوانینی را برای مجازات دزد تعیین کنند که در شرع، تحت عنوان تعزیر یعنی تأدیب، آمده است. البته آنچه که عرف می‌گوید نباید مخالف قرآن و عقول مستقلة بشری و حقوق ذاتی انسان باشد.

در باب مسائلی که شرع در قبال آنها سکوت کرده و آنها را به عرف وا گذاشته است، میزان و معیار سنجش، سخن امیرالمؤمنین علیه السلام است که احکام را به سه دسته تقسیم فرموده، می‌گوید: ^۴

همانا خداوند واجب ساخته است بر شما فرائضی را پس تباهاشان نسازید

و به اندازه درآورده است برای شما اندازه‌هایی را پس از آنها گذر نکنید

و بازداشته است شما را از چیزهایی پس قُرُقشان را نشکنید

وساکت است مر شما را نسبت به چیزهایی و وانهاده است آنها را از سر فراموشی

پس خود را به سختی نیندازید در مورد آنها

۱: ما از در صلح وارد شده‌ایم و با شما دشمن نیستیم.

۲: وافی، چاپ جدید، ج ۲۱، ص ۲۹۳، باب ۴۵

۳: کسانی از شیعه، بسیاری از اهل تسنن را، به جهت اینکه والدین آنها یا یکی از ایشان طواف نساء را انجام نداده است، حرام زاده می‌دانند! آیا اینان پاسخی از شرع برای رسول خدا (ص) دارند؟! پس به استناد این حدیث، اعتقاد این گروه از شیعه مبنی بر حرام زاده بودن اهل سنت، بی‌اساس و مخالف سخن پیامبر است.

۴: نهج البلاغه - کلمات قصار - ۱۰۴

واضح است که بخش سوم کلام مولی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منبعث از آیات کتاب است که خدای تبارک و تعالی، در دو آیه، ایمان آورندگان به نبی خاتم را از سؤالات بی پایه و تکلیف‌زا باز می‌دارد. به این دو آیه توجه کنید:

مأئده ۱۰۱:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند مه‌رسید از چیزهایی
که اگر آشکار گردد مر شما را بد آید شما را
و اگر به‌رسید از آنها به هنگامی که فرود می‌آید قرآن آشکار گردانده شود شما را
گذشت کرد خدای از شما و خداوند است آمرزنده‌یی خویش‌ن‌دار

بقره ۱۰۸:

آیا می‌خواهید که به‌رسید رسولتان را
همچنان که به‌رسیده شد موسی پیش از این
و آن کس که بگزیند کفر را به جای ایمان پس هر آینه گمراه گشته است از راستی راه

دزدان اصلی چه کسانی هستند؟!

حال این نکته حائز اهمیت است که ببینیم دزدان اصلی چه کسانی هستند؟ تا زمانی که افراد و گروه‌هایی، که به جهت برخورداری از قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی خود، توان دزدیهای کلان دارند و از بیت المال و ثروت‌های ملی می‌دزدند، دستشان از این دزدیها کوتاه نگردد، و در جامعه تعدیل و توزیع عادلانهٔ ثروت صورت نگیرد، مبارزه با دزدانی که از سر فقر و ناداری و اضطرار اقدام به سرقت^۱ می‌کنند، مبارزه با معلول بوده و گره‌گشای این معضل اجتماعی نمی‌شود.^۲ زیرا دزدی‌های کلان از بیت المال است که موجب توسعهٔ فقر در جامعه می‌گردد و نیازمندان را وادار به دزدی می‌نماید.

در ضمن اگر مراد قرآن بریدن حقیقی دستان دزدان بود، باز هم اجراء این حکم، مانع از دزدیهای افراد و گروه‌های برخوردار از کانونهای قدرت و وابسته به مراکز ثروت، علی‌رغم بریدن جسمانی دستانشان، نمی‌شد. زیرا آن قدر رابطه و سلطه در قدرت دارند که به سهولت می‌توانند دزدی‌های خود را ادامه دهند! پس طبق فرمان الهی در آیهٔ مورد بحث، و نیز آیات دیگر، وظیفهٔ جامعهٔ مسلمان است که این افراد را مسلوب الاختیار و ناتوان سازند و دستشان را از کار منقطع کنند، تا ثروت ملی و خصوصی طوری عادلانه در میان آحاد جامعه توزیع گردد، که از سر فقر و ناداری، کسی اقدام به سرقت ننماید. اگر چنین شود، قطعاً این دسته از سارقان، انگیزه ارتکاب این جرم را از دست خواهند داد و از اقدام به آن دست خواهند کشید.

بررسی چند روایت در قطع ید

روایاتی در بریدن جسمانی دست دزد، و نقد آنها

و اما کسانی که فتوی بر بریدن جسمانی دست دزد داده‌اند، استنادشان به چند خبر واحد^۳ است. از جمله روایتی است از عبدالله بن عمر که می‌گوید:^۴

۱: تلفظ صحیح «سَرَقَت» است نه «سِرَقَت».

۲: تا کنون، حداقل در کشور ما ایران، این حکم در مورد افرادی اجراء شده است که از سر نیاز و فقر یا قرض و دین مرتکب این جرم شده‌اند و دست دزدان اصلی باز مانده است.

۳: خبر واحد از چند راوی به یک راوی منتهی می‌شود.

۴: سنن نسائی - ج ۸ - ص ۷۶ -

برید رسول خدا صلی الله علیه و سلم

در سپری به ارزش پنج درهم، چنین گفت

مضافاً بر واحد بودن خبر، آثار جعل در عبارت مشهود است، به دلائل زیر:

اولاً؛ رسول رحمت و عدالت دست کسی را به پنج درهم نمی برد.^۱

ثانیاً؛ ذکری از شخصی به میان نیامده که چه کسی از چه کسی دزدیده است.

ثالثاً؛ « در آخر حدیث حکایت از کذب آن دارد. زیرا راوی اطمینان حاصل نکرده است که چنین گفته و

عملی از رسول خدا (ص) صحت داشته باشد. ازینرو گفته است: «چنین گفت» و این نشانه شگفت زدگی رُوا بعدی است.

دوم؛ روایتی است در تمام کتب اهل سنت و شیعه، از عمرو بن شعیب، از پدرش و او هم از پدرش اینگونه نقل

می کند:^۲

() پرسیده شد از رسول خدا (ص) در چه مقدار (که دزدی شود) دست بریده می شود؟

فرمود: دست بریده نمی شود در میوه آویزان (دسترس)

پس اگر چیده شده و به انبار رفت بریده شود به بهای یک سپر (یعنی؛ اگر دزدی به

بهای یک سپر رسید دستش بریده می شود)

در این روایت از پیامبر پرسیده می شود؛ در چه میزان از دزدی دست بریده می شود؟ و پیامبر بهای یک سپر

را میزان قرار می دهد. اما نمی گوید که از کجای دست باید ببرند!

در روایت دیگری رافع بن خدیج از پیامبر نقل می کند که فرمود:^۳

نیست بریدنی در میوه و نه در صمغ خرما

در این روایت نیز پیامبر اکرم صلوات الله علیه بریدن دست در دزدی از هر میوه، خصوصاً خرما و صمغ آن را

جائز نمی داند.

در مجموع روایات از منابع شیعه و سنی، اختلاف حکم به وضوح مشهود است. بناء بر این نمی توان به قطعیتی

در حکمی با این خشونت، که انجامش از پیامبر رحمت غیر ممکن است، دست یافت.

و اما یک عبارت هم در باب بریدن دست دزد در نهج البلاغه وجود دارد^۴ که به اعتقاد مرحوم آ الله غروی

از امیرالمؤمنین نیست. او بر این باور است که عباراتی از نهج البلاغه که با فحوای کلی قرآن مغایرت دارد، از

امیرالمؤمنین نمی باشد.

شارحان در توضیح این قسمت از خطبه مذکور می گویند؛ امیرالمؤمنین در برابر خوارج، که او را متهم به کفر و

زندقه کردند، می خواست از خود دفاع کند و بگوید؛ پیامبر با چنین افرادی مواجه بود ولی ایشان را متهم به کفر و

زندقه نکرد! آنها سارق و سارقه بودند، زانی و زانیه بودند، حدود بر ایشان اجراء شد، ولی پیامبر صلی الله علیه و

آله حتی بر آنها نماز گزارد و مالشان را بین وارثانشان تقسیم کرد! سؤال امیرالمؤمنین این است که آیا من از آنان

بی دین ترم؟!

() هر آینه دانستید که رسول خدا (ص)

سنگسار کرد زناکار همسردار را سپس نماز گزارد بر او

سپس مالش را میراث اهلش ساخت

و به قتل رسانید قاتل را و وارث میراثش ساخت اهلش را

... و برید دزد را و تازیانه زد زناکار بی همسر را...

۱: و از پنج درهم بدتر، این روایت است که می گوید: « () «نسانی - سارق - ۹». و یا این روایت: »

«دزدی نزد او - پیامبر - آورده شد و گفت: بکشیدش» «نسانی - سارق - ۱۴».

۲: سنن نسائی - ج ۸ - ص ۸۴ -

۳: سنن نسائی - ج ۸ - ص ۸۶ -

۴: خطبه ۱۲۷ (یا ۱۲۵) - فقره ۲.

سخن بر سر این است که مولی علیه السلام هرگز به مسائلی که در زمان رسول خدا اتفاق نیفتاده، یا به دستور او انجام نگرفته، و مغایرت کلی و فحوایی و مفهومی با نص قرآن کریم دارند، استناد نمی‌کند. اولاً: آیا رسول خدا فقط مردان زناکار را رجم می‌نمود و حد می‌زد، و زنان زناکار، چه باهمسر، چه بی‌همسر، آزاد بودند؟! ثانیاً: آیا حکم رجم که در قرآن نیست، و در تورات^۱ هم از احکام تحریف شده است، توسط پیامبر رحمت، در حق مسلمانان اجراء می‌شده است؟! ثالثاً: حتی در مجعولات تاریخی، قصاص قتل در زمان پیامبر ثبت نشده است! رابعاً: در مورد دزد، ذکری از «دست» در عبارت نیست. فقط می‌گوید: «برید دزد را». از چگونگی بریدن و میزان دزدی و خصوصیات دزد هیچ سخنی نیامده است! خامساً: همه مجرمانی را که امیرالمؤمنین از آنها نام برده است، مردانند، در صورتی که اجراء حکم از منظر قرآن نسبت به مردان و زنان یکسان است، پس باید حتماً از زنان هم یاد می‌کرد!

سادساً: امیرالمؤمنین (ع) برای اثبات مسلم بودن و مرتد نبودن خود نیازی به استدلال خلاف قرآن ندارد!

روایاتی در اثبات مدعای ما

(فارغ از صحت و سقم روایات)

روایت اول: جالب نظر حدیثی است از ابی الزبیر از جابر از قول رسول خدا (ص) که دزدان بزرگ و اصلی را از بریدن دست مُعاف داشته است. همان رسولی که از ۵ درهم دزدی نمی‌گذرد و فرمان قطع ید صادر می‌کند!!!^۲ نیست بر اختلاس کننده و نه غارت کننده، و نه خیانت کننده بریدنی

سؤال این است که: آیا مختلس و غارتگر و خائن باید در عمل مجرمانه خود آزاد باشند؟! قطعاً پاسخ منفی است! پس برای پیشگیری از ارتکاب چنین جرمی چه باید کرد؟! احکام شرع، عرف و قوانین موضوعه مُشعر بر این معنا است که باید دست مجرم را از آن قدرتی که به او اجازه می‌دهد اختلاس، غارت یا خیانت کند، برید! و این همان مفهومی است که از آیه مورد بحث و از روایت فوق‌الذکر به وضوح ادراک می‌شود. و در این صورت است که دیگر کسی مرتکب جرم دزدی نمی‌شود، چون دیگر دزدی باقی نمی‌ماند.

روایت دوم: حدیثی است از اعرج که می‌گوید:^۳

فرمود فرستاده خدا صلی الله علیه و سلم

گفت مردی: هر آینه صدقه می‌دهم امشب زکاتی را :

پس بدر آورد (از مال خود) صدقه‌اش را پس بنهادش در دست زانیه‌یی

پس (مردم) آغاز بدگویی کردند که؛ صدقه داده است امشب زانیه‌یی را

و گفت: هر آینه صدقه می‌دهم امشب به زکاتی دیگر :

پس بدر آورد (از مال خود) صدقه‌اش را پس بنهادش در دست دزدی

پس (مردم) آغاز بدگویی کردند که؛ صدقه داده است امشب دزدی را

سپس گفت: هر آینه صدقه می‌دهم امشب به زکاتی دیگر :

پس بدر آورد (از مال خود) صدقه‌اش را پس بنهادش در دست ثروتمندی

پس (مردم) آغاز بدگویی کردند که؛ صدقه داده است امشب ثروتمندی را

پس گفت: سپاس خدای را بر دزد و بر زانیه و بر ثروتمند (که زکاتم را به آنها دادم) :

(راوی) گفت: پس آمد (نزد پیامبر) پس به او گفته شد: :

۱: سفر تشنیه، اصحاح ۲۲، از آیه ۱۳ تا ۳۰، پایان اصحاح ۲۲.

۲: سنن نسائی - ج ۸ - ص ۸۹ - باب ما لا قطع فیه.

۳: احمد حنبل - ج ۲، ص ۳۲۲ (قدیم) / ج ۲، ص ۶۱۸ - ۸۰۸۰۳

اما زکات تو قطعاً مقبول است

اما زانیه؛ پس باشد که عفاف پیش گیرد بدان

و اما دزد؛ پس باشد که بی نیاز گردد به آن

و اما ثروتمند؛ پس باشد که او پند گیرد

پس انفاق کند از آنچه که داده است به او خدای

در این روایت هم سخن از این نیست که چون دست این دزد بریده شده است می‌توان به او زکات داد، بلکه مشخص است که آن دزد در میان افراد جامعه معروف بوده و به دزدی ادامه می‌داده و دستان او هم سالم بوده است! همچنین آن زن روسپی به کار خود شهره بوده و نه تازیانه خورده است و نه سنگسار شده! و اینها همه در عهد رسول خدا (ص) اتفاق می‌افتاده است! پس به دزد و روسپی می‌توان زکات داد تا هر دو از عمل زشت خود دست بردارند. از همین روی، پیامبر رأفت و الفت و آزادی و عدالت، عمل زکات دهنده را تأیید کرده می‌فرماید؛ حتماً صدقهٔ تو پذیرفته شده است.

گذشته از همهٔ اینها پیامبر به صراحت در روایتی از قول خدای عزّ و جلّ فرموده: «^۱ مرا مثله نکنید» یعنی اجزاء بدن آنها را نبرید. آیا در کلام رسول خدا تناقض است؟! اگر نیست، پس باید کلامی را از او اتخاذ کرد که انطباق کامل با قرآن داشته باشد. پس وقتی می‌گوید خدا فرموده است: «بندگان مرا مثله نکنید» این سخن منطبق با تمام آیات الهی و نظام عالم است. بناءبراین اگر خداوند گفته است «دست دزد را ببرید» و این بریدن حقیقی و از جسم باشد، مغایر این کلامی است که پیامبر فرموده؛ خداوند مثله را حرام کرده است. زیرا چنین بریدنی نوعی از مثله کردن است.

نظری به کتب شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه

توضیح مفسران و فقهاء بر آیهٔ شریفه، این است که عمل دزدی یا سرقت را باید به انواع آن تعمیم داد. یعنی به کم یا زیاد، به گران فروشی یا کم فروشی، به بیرون یا درون حصار یا حفاظ، و کلاً به حقوق عامهٔ مردم از ماده یا معنا.^۲

و اکثر بر این عقیده‌اند که اگر کسی از سر احتیاج و ناداری دزدی می‌کند، حتماً اقدامش باید بررسی شود که معلول چه پدیدهٔ اجتماعی بوده است؟! آیا فقر و نیاز او ناشی از عدم تعدیل ثروت در جامعه نبوده است؟! و در اثر نیازمندی مرتکب این رفتار ناهنجار نشده است؟! زیرا طبق برخی از روایات چنین دزدانی قابل مجازات نیستند. بناءبراین ثروتمندان و حاکمان، که اختیار ثروتهای ملی را بدست گرفته‌اند، و به اسراف و تبذیر، آن را هزینه می‌کنند، مقصران و مجرمان اصلی در این گونه آسیبهای اجتماعی می‌باشند.

و بعضاً هم بر این باورند که اندوختهٔ متمکنین اجتماع غالباً از راه عمل نادرست و غیرمشروع، که آن هم دزدی تلقی می‌شود، متراکم گشته است، و آنها دزدتر از سارقانی هستند که از سر نیاز دزدیده‌اند. پس تعریف دزد، تشخیص حدود و گسترهٔ دزدی، شناختن مصادیق و معرفی آنها، کار ساده‌یی نیست. و بعضی از ایشان می‌گویند؛ دزد کسی است که حتماً از دیوار عبور کند و یا در را بشکند، و اگر دری باز بود و دزدی وارد شد، صاحب خانه بیشتر مقصر است تا دزد.

با نگاه به بعضی از کتب فقهی و تفسیر درمی‌یابیم که فقهاء و مفسران ما به نتیجهٔ قطعی در مورد آیه «^۳ نرسیده‌اند، بناءبراین، کسانی که معتقد به بریدن دست حقیقی در مجازات سرقت می‌باشند، به دلایل فوق و نیز به دلیل اجمال در آیه، نتوانسته‌اند حکم قطعی در این مسأله صادر کنند.

۱: مسند احمد - ج ۴ - ص ۱۷۲ (قدیم) / ج ۵ - ۱۷۱۰۷

۲: دزدی از حقوق معنوی مثل خروج از نوبت، در جایی که افراد باید به نوبت، به حق خود دسترسی پیدا کنند.

«قطع ید» در کتاب نه‌ایه شیخ طوسی (فقیه شیعه)^۱

«آن دزدی که قطع بر وی واجب آید، آن کس باشد که وی از حرزی^۲ دانگ نیم زر یا بیشتر یا آنچه قیمتش چندین بُود بدزدد، و وی کامل عقل بود، و شُبّهت از وی مرتفع بود، اگر آزاد بُود و اگر بنده، اگر مسلمان بود و اگر کافر. و اگر کسی چیزی بدزدد نه از حرز، بر وی قطع واجب نیاید. و اگرچه زیادت این مقدار بود که ما بگفتیم، بل واجب آید بر وی تعزیر.^۳ و حرز هر آن موضعی بود که جز آن کس که در وی تصرف می‌کند کسی را نبود که در آن جایگاه شود، الا به دستوری وی، یا قفل بر وی زده باشد، یا در زیر خاک کرده باشد. اما جایگاهی که هر کسی در آن جایگاه شود، و مخصوص نبود به کسی دون کسی؛ آن حرز نباشد و آن چون کاروانسراها بود و گرمابه‌ها و مسجدها و آسیاب‌ها و مانند آن. و اگر یکی چیزی در یکی از این جایگاه‌ها خاک کرده باشد، یا قفل بر وی نهاده باشد، کسی بدزدد؛ بر وی قطع واجب آید. زیرا که به قفل و دفن به حرز کرده باشد. و اگر کسی نقبی^۴ زند و متاعی بیرون نیاورد و نه مالی، و اگر چه گرد کرده باشد و در پُشته بسته و برنگرفته، قطع بر وی واجب نیاید، بر وی عقوبت و ادب بود.

«و انما قطع» آنگاه واجب آید که از حرز به بیرون آوَرَد. و هرگاه که مال از حرز به بیرون آورد، قطع بر وی واجب آمد، الا آنکه در آن مال که بدزیده باشد انباز^۵ بُود. یا در آن مال وی را حطّی بود؛ که آنکه بدان مقدار که وی را بود از مال فروافکنند، آنچه بماند، اگر کمتر از آن نصاب بود که قطع واجب آید؛ بر وی قطع واجب نیاید. پس اگر آن باقی چندان بود که قطع واجب آید در وی، لازم بود بر وی قطع بر همه حالی.

و اگر کسی از مال غنیمت بدزدد پیش از آنکه قسمت کرده باشند، آن مقدار که وی را می‌رسد؛ بر وی قطع نُبود، و بر وی ادب بود، تا اقدام و دلیری نکند بر مانند آن. و اگر بدزدد زیادت آن که وی را می‌رسد، آن مقدار که قطع واجب آید، در وی یا زیادت آن، بر وی قطع بُود و این آنکه بود که وی مسلمان بُود، و وی را در غنیمت سهمی بود که اگر کافر بود قطعش کنند، در همه حالی چون نصاب بُود.

و هرگاه که مال از حرز بیرون آوَرَد، وی را بگیرند، وی دعوی کند که خداوند مال، این مال بدو داده است، قطع از وی بیفکنند، و بر آن کس بُود که دعوی دزدی کرد، بروی بیئت بی‌آوردن بدان که وی دزد است.

و هرگاه که دزدی کند آن کس که کامل عقل نُبود بدان، یا دیوانه بُود، یا کودک نابالغ بُود، اگر نقب کرده باشد و قفل بشکسته باشد؛ بر وی قطع نبود، و اگر کودک بُود عفویش بکنند یک بار. اگر با سرش شود^۶ آدبش کنند. اگر با سرش شود سوم بار، انگشتانش بسایند تا آن وقت که خون بیاید. اگر از پس آن با سر دزدی شود، سرانگشتانش ببرند. اگر دیگر باره با سر دزدی شود، زیرتر آن را ببرند همچنان که مرد را راست.^۷ ...

و مرد را قطع کنند چون از مال پدر و مادر چیزی بدزدد، و قطع نکنند مرد را چون از مال فرزند چیزی بدزدد، و مادر را قطع کنند چون از مال فرزند بدزدد بر همه حالی. و مرد را قطع کنند چون از مال زنش بدزدد، چون زن در حرز نهاده باشد. و همچنین قطع کنند زن را که از مال شوهرش بدزدد، چون شوهر در حرز نهاده باشد.^۸

و بنده را قطع نکنند چون از مال خداوندش بدزدد. و هرگاه که بنده غنیمت بدزدد از مَعْنَم، نیز قطع نکنند وی را. و مزدور چون دزدی کند چیزی از مال مستأجر، بر وی قطع نبود. و همچنین مهمان چون از مهمان‌خدای چیزی بدزدد، بر وی قطع نبود. و اگر مهمان کسی را با خویشتن ببرد و وی دزدی کند، بر وی قطع واجب آید، زیرا که وی بی‌دستوری وی در سرا شده است.

۱: طوسی، النها ، ج ۲، کتاب حدود، باب نهم، در حد دزدی‌ها، ص ۷۳۵.

۲: حرز: دیوار

۳: تعزیر؛ تأدیب است نه اجراء حدّ.

۴: نقب: سوراخ، تونل

۵: انباز: شریک

۶: با سر شدن؛ دوباره سرکاری رفتن، اقدام مجدد.

۷: همه این موارد بر خلاف متن قرآن است و چنین احکامی در قرآن نیست.

۸: آیا در زیر آسمان، زن یا شوهری یافت می‌شود که به سبب اینکه یکی از آنها از دیگری دزدی کرده است، راضی شود دستش بریده شود؟! و آیا برای مال بی‌مقدار دنیا حاضر است با همسری بی‌دست تا پایان عمر زندگی کند؟! آیا به جهت حفظ آبرو هم که شده، این راز را مکتوم نمی‌دارد؟! این چه شقاوت و سنگدلی و آموزش خصال تندخویی و خشونت است که فقهاء در پیش گرفته‌اند!؟

و هر که را قطع واجب آید بر وی، دست راستش ببرند از بن چهار انگشت در، و کفش با انگشت مهین بگذارند. پس اگر از پس قطع، دیگر باره دزدی کند و از حرزی آن مقدار بدزدد که قطع واجب آید، پای چپش ببرند از اصل ساق در، و پاشنه‌اش باز گذارند تا در نماز بر وی بایستد. پس اگر از پس این دیگر باره دزدی کند، وی را در زندان کنند تا به مردن. و اگر در زندان دزدی کند از حرزی، آن مقدار که بگفتیم، وی را بکشند.^۱

و هر که را قطع دست راست واجب آید بر وی، و آن دست شل بود؛ ببرند و به بدکش دست چپ نبرند. و همچنین هر که را پای چپ واجب آید ببردن، و شل بود، پای چپ ببرند و پای راست نبرند. و اگر کسی دزدی کند و وی را دست راستش نبود، و آن دست راست وی در قصاص بریده باشند و جز آن، و دست چپ دارد، دست چپش ببرند. پس اگر دست چپش نیز نبود، پایش ببرند. و اگر پایش نبود، بر وی بیش از آن نبود که محبوسش بکنند، چنانکه بگفتیم...
آن کس که به اختیار خویش اقرار کرده باشد به دزدی بر خویش، و پس از اقرار باز آید، الزام کنند وی را تا آن چیز که بدزدیده باشد باز دهد، و قطع از وی بیفتد.

و آن کس که توبت کند از دزدی، از پیش آنکه بیئت بخیزد بر وی، و پس بیئت بخیزد بر وی؛ قطع از وی بیفتد، و واجب بود بر وی آن چیز را رد کردن. و اگر از پس آن، بیئت بخیزد، امام را روا نبود که وی را قطع کند. و اگر توبت کند، از پس قیام بیئت بر وی، روا نبود امام را که وی را عفو بکند. و اگر اقرار داده باشد بر خویش، و پس توبت کند از پس اقرار، روا بود امام را که وی را عفو بکند، یا حد براند، چنانکه وی مصلحت بیند، که در حال، زجر کننده‌تر باشد. اما رد کردن دزدیده، بر وی واجب آید بر همه حالی.

و روایت کرده‌اند از ابی عبدالله علیه السلام که او گفت: قطع نباید کردن کسی را که در سال فقط چیزی بدزدد از خوردنی^۲.

این بود بخشی از چکیده آراء یکی از فقهاء صاحب نام شیعه، در خصوص حکم «قطع ید»، که سراسر از متغیرات و متناقضات است. سایر فقهاء هم تقریباً بر همین منوال رفته‌اند و نتوانسته‌اند از متن آیه و روایات متخالفه حکمی واحد و قطعی استخراج نمایند.

«قطع ید» در تفسیر فخر رازی (فقیه و مفسر سنی)

«هر یک از این فقهاء، دیگری را رد کرده است،^۳ یکی روایت را قبول کرده و آن دیگری وی را مطعون ساخته است^۴ و بر این تقدیر دلایل تخصیصی ایشان با هم متعارض است. پس باید که به هیچ یک از اینها توجه نشود و در شناخت حکم خدای تعالی به ظاهر قرآن رجوع گردد. و ابن ابی لیلی می‌گوید: «و هیچ کس حق ندارد بگوید صحابه رضی الله عنهم اجماع کرده‌اند که قطع واجب نیست مگر در مقدار معین. زیرا حسن بصری بریدن را واجب می‌داند به مطلق سرقه، و پیوسته می‌گفت: بر حذر باش از کسی که به یک درهم دست تو را می‌برد».

اگر این اجماع منعقد بود حسن بصری مخالف آن نبود، با اینکه نزدیک به زمان صحابه است و نیز شدت احتیاط او در آنچه مربوط به دین است، و این تقریر مذهب حسن بصری و داود اصفهانی است.^۵

پس می‌بینیم که اجماعی در قطع ید سارق و سارقه وجود ندارد، و با اختلاف نظری که بین مفسران و فقهاء و

۱: آیا امکان دارد کسی بعد از اینکه انگشتان دست و پایش را ببرند باز هم خود به دزدی برود؟! یا در زندان دزدی کند؟! و آیا امکان زنده ماندن او در آن زمانها بوده است؟! و آیا این دستورات از آیه ۳۸ سوره مائده مستفاد می‌گردد؟! و آیا در جای دیگری از قرآن چنین احکامی هست؟! :

۲: بناء بر این کسی که از سر نیاز بدزدد قطع بر او نباشد!!

۳: پنج فقیه را نام می‌برد و می‌گوید هر یک از این فقهاء، دیگری را رد کرده است، یعنی همین فقهائی که اساس مذاهب اهل سنتند، همدیگر را قبول ندارند.

۴: بر او طعنه زده و وی را رد کرده است.

۵: تفسیر کبیر - فخر رازی - ج ۴ - ص ۱۹۳ :

سایر علماء دین مشهود است، اجماع شکسته می‌شود.

فخر رازی می‌گوید شافعی گفته است:

«همانا دزدی علت و جوب قطع است و هرآینه اگر یافته شود برای بار سوم، واجب است بریدن نیز در مرتبه سوم... و دوم همانا قول خدای تعالی است که فرمود: «فأقطعوا أيديهما» لفظ اییدی لفظ جمع است، چرا که اقل جمع، سه است و ظاهر اقتضاء دارد وجوب بریدن سه دست از سارق و سارقه (و چون آدمی را دو دست است) عمل به آیه ترک می‌شود تا دزدی در مرتبه سوم... سارق و اداری می‌شود آنچه را دزدیده است پس بدهد. و ابوحنیفه و ثوری و احمد و اسحاق می‌گویند بین بریدن و جریمه جمع نمی‌شود اگر و اداری به پرداخت جریمه شد، بریدنی نیست و اگر دستش را بریدید دیگر جریمه‌یی نیست... سپس آنکه در جواب معتزله می‌گوییم: ما اجماع کردیم بر اینکه وقوع حد، بر سبیل تنکیل، مشروط به عدم توبه است. پس با این تقدیر که دلیلی دلالت کند بر حصول عفو از جانب خدا، باز هم بریدن لازم است. زیرا اقامه حد نیز بر سبیل تنکیل نمی‌باشد بلکه بر سبیل امتحان است. لکن ما دلائل بسیاری بر عفو آوردیم»^۱.

فخر رازی در مسأله دوم ذیل آیه ۳۹ سوره مائده می‌گوید:

«اگر پیش از بریدن توبه کرد، خدا توبه‌اش را پذیرفته است، و آیا حد هم از او برداشته می‌شود؟ برخی از علماء تابعین^۲ گفته‌اند: حد از او ساقط می‌گردد زیرا ذکر «الغفور الرحیم» در آخر این آیه دلالت بر ساقط شدن مجازات از او می‌کند و عقوبت ذکر شده در این آیه، حد است. پس ظاهر آیه اقتضاء سقوط حد را دارد و جمهور فقهاء گفته‌اند: این حد از او ساقط نمی‌گردد بلکه بر سبیل امتحان اقامه می‌گردد»^۳.

رازی بعد از بیان آراء متخالفه و متباینه در خصوص «قطع ید» می‌گوید:

«متکلمان به این آیه احتجاج کرده‌اند که باید حتماً جامعه مسلمانها بر خود امام معینی را نصب نمایند... و امت بر این اجماع کرده است که بر آحاد رعیت ممکن نیست اقامه حدود بر جانیان... و از عهده این تکلیف برآمدن جز به هنگام وجود امام میسر نمی‌گردد»^۴.

فخر رازی در خلال چند صفحه‌یی که در باب این آیه، هم خود سخن گفته و هم از دیگران نقل کرده، به این نتیجه می‌رسد که به جهت اجمال در آیه، و اختلاف در روایات، و تشتت در فتوی‌ها، امکان اجراء این حد وجود ندارد.

«قطع ید» در تفسیر المیزان

«در تفسیر عیاشی از سماعه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: وقتی دزد دستگیر شد و وسط کف دستش قطع شد، اگر دوباره دزدی کند پایش نیز از وسط قدم، قطع می‌شود. و اگر بار سوم دزدی کرد به حبس ابد محکوم است. و در صورتی که در زندان مرتکب دزدی شد کشته می‌شود.

و در همان کتاب، از زراره نقل کرده از امام ابی جعفر علیه السلام از مردی سؤال کرده که دست راستش به جرم دزدی قطع شده و باز دزدی کرده، و در نوبت دوم پای چپش قطع شده، و برای بار سوم مرتکب دزدی شده چه باید کرد؟

۱: همان - ص ۱۹۳ :

... :

«

:

...

...

۲: «تابعین» کسانی هستند که صحابی را دیده‌اند نه پیامبر را.

۳: همان - ص ۱۹۶ :

« :

:

...

۴: همان - ص ۱۹۵ :

...

حضرت فرمود: امیرالمؤمنین چنین کسی را حبس ابد می‌کرد،^۱ و می‌فرمود: من از پروردگارم حیا می‌کنم از اینکه او را طوری بی‌دست کنم که نتواند خود را بشوید و نظیف کند و آنچه‌ان بی‌پا کنم که نتواند به سوی قضاء حاجتش برود». علامه طباطبایی در خلال یازده صفحه بحث روایی پیرامون آیه سرقت، بی‌آنکه بهره‌ی از روایات گرفته و اظهار نظری در خصوص تفسیر آیه کرده باشد، و مشکلی را برای قرآن پژوه امروز حل نماید، به بحث خاتمه می‌دهد و تنها در یک عبارت می‌گوید:

« اگر ما همه روایات را با اینکه طولانی بود نقل کردیم، و نیز روایات قبلی را با اینکه مضمون مجموع آنها مکرر بود، آوردیم برای این بود که این روایات مشتمل بر بحثهای قرآنی بود و خواننده می‌توانست برای فهم آیات از آنها کمک بگیرد».^۲

«ید» در مفاهیم متشابه

«ید» به معنای «قدرت» در قرآن

«ید» در حدود ۱۲۰ آیه از قرآن، به صورت مفرد، تشبیه و جمع بکار رفته است که در بیشتر آنها مفهوم اصطلاحی و متشابه^۳ دارد، مثلاً با پیشوند «بین» به معنای «در پیش رو»،^۴ و در پاره‌ی از آیات به معنای «قدرت» است. ذیلاً آیاتی را در این ارتباط می‌آوریم.

مأنده ۶۴:

و گفتند یهود دست خدا به زنجیر است

بسته باد (به زنجیر) دستانشان و دورباش برآنان باد بدان چه گفتند

بلکه دو دست او گشاده است

آیا خدا دست یا دو دست دارد؟! قطعاً خدا دست ندارد! پس چه چیزی از خدا به زنجیر بسته است؟! قطعاً مراد این است که خدا توان و قدرت ندارد! همین «دست بستگی» در زبان و ادب فارسی به فراوانی آمده است. امروز هم ما در محاورات عمومی، این اصطلاح را بکار می‌بریم. مثلاً می‌گوییم؛ شما فلان کار را برای من انجام دهید! و طرف مقابل می‌گوید؛ ببخشید من دستم بسته است! دستم نمی‌رسد! این بدان معنی نیست که کار مورد نظر در نقطه‌ی دور دست است، و به سبب بُعد مسافت، دستش به آن کار نمی‌رسد، ولی اگر فاصله کم شود دستش می‌رسد! حتماً چنین نیست، و بُعد مکانی هم مطرح نمی‌باشد. پس معنا به وضوح این است که شخص مورد نظر توان انجام چنین کاری را ندارد، یعنی قدرت ندارد و نمی‌تواند. «دستم بسته است» یعنی نمی‌توانم، مثلاً می‌گوییم؛ فلانی کمک کارمان بود، حالا از اینجا رفته است و دست ما بسته شده، یعنی دیگر کمک کار و یاور نداریم! پس کلمه «دست» در اصطلاحات مذکور، به معنای این دست ظاهر و جسم نیست، در صحبت و محاوره هم مخاطب به خوبی و آسانی درک می‌کند که مفهوم «دست» در این عبارت، «توان و قدرت» است.

پس یهود می‌گوید؛ خدا قدرت ندارد، خدا نمی‌تواند. و خدا می‌گوید؛ نه! چنین نیست! بلکه دستان خودشان بسته است! یهود که دستانشان باز بود، راه می‌رفتند، کار می‌کردند، دست کسی بسته نبود! پس معنای بسته

۱: در هیچ جای تاریخ اشاره نشده است که امیرالمؤمنین زندان داشته است، پس این دزد را کجا حبس کرده که تا سالها بعد از حکومت او و تا پایان عمر در زندان بوده است؟! آیا امیرالمؤمنین در زمان خلافت سه خلیفه پیش از خود نباید از آنها می‌خواست که این حکم را اجراء کنند؟! تاریخ نشانی از اینکه آنها اجراء کرده باشند ندارد!

۲: ترجمه تفسیر المیزان - ج ۵ - ص ۵۴۷.

۳: متشابه؛ بکار بردن لغت محسوس است در معنای معقول. مثل «آینه» در معنای «قلب صافی». آینه ت دانی چرا غماز نیست / زانکه زنگار از رخس ممتاز نیست

۴: به عنوان نمونه: بقره ۹۷، آل عمران ۳، مأنده ۴۶.

بودن دست، «ناتوانمندی» است. یا وقتی می‌گویند؛ فلانی «مبسوط‌الید» است، دستش باز است، یعنی هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد.

کَهِفَ ۵۷:

و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که یادآوری شد به آیات پروردگارش
 _____ پس روی برتافت از آنها و فراموش کرد آن چه را که دو دستش پیش انداخته بود
 پس «دو دست» در این آیه نیز به معنای «قدرت تمام» است. هرچه در توان داشته است به انجام رسانده
 است، همان طور که در آیه قبل می‌گوید: «_____» یعنی تمام قدرت خدا در معرض انجام فعل، امر، خلق و
 محو است. هیچ وقت این قدرت ناشی از ارادهٔ مشروط و نامشروط^۱ پروردگار آرام نمی‌گیرد، _____
 «(الرحمن ۲۹)»

ص ۴۵:

و (ای پیامبر) بیاد آر بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را

_____ صاحبان دستها - قدرت - و بینشها

این پیامبران نیز از کسانی بودند که هم توان مادی داشتند و هم قدرت معنوی. یعنی قدرت مادی، بدون خرد،
 مخرب است، و خرد بی‌قدرت، ناتوانمند و تأثیرش ناچیز! قرآن نکات ظریف و دقیق و هشدارهایش را اینگونه بیان
 می‌دارد! هم قدرت می‌خواهیم، هم خرد! یعنی اگر قرآن خرد محض باشد و اراده‌یی برای عمل به آن وجود نداشته
 باشد چندان ارزشی ندارد!

حشر ۲:

و گمان بردند که ایشان را بازدارنده‌شان دژهایشان است از خدا

_____ پس آمد ایشان را خدای از جایی که گمانش نبرده بودند

_____ و افکند در دلهایشان ترس را

_____ ویران می‌کنند خانه‌هایشان را به دستانشان و دستان مؤمنان

_____ پس پند گیرید ای صاحبان بینش

کافران گمان کردند آن چه که مانع نزول عذاب بر آنان می‌شود قلاع و دژهای مستحکم و نفوذ ناپذیر ایشان
 است که در آن پناه گرفته‌اند. البته این دژها، پناه‌گاهها و سنگرهای محکمی بود، اما خدا از نقطه‌یی وارد آنها
 می‌شود که اصلاً حسابش را نمی‌کردند!

و شما این نقاط ضعف و قابل نفوذ را امروز بسیار خوب می‌توانید ببینید! همیشه می‌توانید ببینید! اگر تاریخ را
 بخوانید، اگر امروز جوامع بشری را نگاه کنید، می‌بینید که خدای تعالی چقدر جالب از این نقاط نامرئی، به آن
 قلعه‌هایی ورود می‌کند که ما گمان می‌بریم غیر قابل نفوذند! وقتی خدا وارد می‌شود چه می‌کند و چه رخ
 می‌دهد؟! در دلهایشان ایجاد رعب می‌نماید و به وحشتشان می‌اندازد! شما می‌بینید قدرت‌های استبدادی چقدر
 فاقد خردند که این اصول مسلم، غیر قابل انکار و خدشه ناپذیر نظام هستی را درک نمی‌کنند! یعنی
 «اولی الایدی» هست ولی «اولی الابصار» نیست!

حقیقت این است که قدرتمندان بی‌خرد، با همان قدرتی که جمع‌آوری کرده و به آن تکیه زده‌اند، و جاودانگی
 را در آن می‌بینند، با همان قدرت، خانه‌های خود را بر سر خود خراب می‌کنند! ولی از سوی دیگر، قدرت مؤمنان
 هم باید ظهور و بروز پیدا کند تا این رعب در دل بی‌خردان صاحب قدرت بیفتد، آنگاه خودکامگان و مستبدان، از
 رعبی که مؤمنان بر دل ایشان افکنده‌اند، به جان هم بیفتند و خانه‌های خود را ویران سازند!
 ای صاحبان خرد و بصیرت! ای کسانی که دید و بینش دارید، شما عبرت بگیرید! مباد که به آن راه کج
 درافتید و به دست خود آنچه را که از عمران و آبادانی فراهم آورده‌اید به ویرانی و خرابی مبدل سازید!

۱: ارادهٔ نامشروط متعلق به عالم امر است، و ارادهٔ مشروط مربوط به عالم خلق. برای توضیح بیشتر رجوع شود به؛ «چند
 گفتار» - ص ۲۱۸ - علامه غروی.

فرقان ۲۷:

_____ روزی که به دندان گزد ستمگردو دستش را (از سرپشیمانی)
می گوید ای کاش که برگرفته بودم در کنار رسول راهی را
در این آیه، «_____» - «دست خود گزیدن» - به معنای «اظهار پشیمانی» بکار رفته است.^۱

«ید» به معنای «قدرت» در نهج البلاغه

خطبه ۱۰۹ فقره ۲:۲

و تو (خداوندا) میعادگاهی^۳ پس نیست هیچ گریزگاهی از تو جز به سوی تو^۴
در دست - قدرت - تو است، پیشانی هر جنبندهیی
و همه می دانیم و معتقدیم که خدا دست ندارد، پس مراد از «ید» در عبارت مولی علیه السلام «قدرت» است.
خطبه ۱۰۶ فقره آخر:

و هر آینه شما (ای پیروان من! ای مسلمانها!) به جایی رسیده‌اید از کرامت خداوندی
که شما را منزلتی است که گرامی داشته می شود بدان کنیزکاتان^۵
و به هم درآمیزند، بدان کرامت، همسایگاتان (مورد صله رحم قرار می گیرند)
و بزرگ می شمارد شما را کسی که هیچ برتری ندارید بر او
و نیست هیچ قدرتی مر شما را نزد آن کس (که بزرگ می شمارد شما را)

در این عبارت هم «ید» به معنای قدرت است نه دست.

خطبه ۱۲۷ فقره ۲:

و بهترین مردم نسبت به من، از نظر حالت (وروش)، گروه میانه‌رو و معتدل است^۶
پس ملازم شوید ایشان را و همراه شوید اکثریت را
زیرا که دست - قدرت - خدا همراه با جمعیت است و پروا کنید از تفرقه

خطاب امیرالمؤمنین به کسانی است که بی توجه به خواست اکثریت مردم، ملازم و چسبیده به قدرت می شوند
تا به اهداف دنیوی و مقاصد مادی خود دست یابند! خطاب به این گروه اندک اما صاحب نفوذ و دنیا خواه
می فرماید: بروید و ملازم این گروه میانه شوید! این راه میانه، این راه وسط و معتدل که همراهی با توده‌های مردم
است شما را به سرمنزل مقصود و کرامت موعود و آزادی و عدالت معهود می‌رساند! دست خدا - قدرت او - در
چنین جامعه‌یی متجلی می‌گردد.

«ایدی» در نهج البلاغه

خطبه ۱۰۵: (خطاب به بنی امیه)

۱: همچنین در زبان فارسی این ترکیب به همین معنا بکار می‌رود.

۲: فقره: پاراگراف.

۳: تو زمان و مکان بازگشتنی، تو وعده‌گاهی.

۴: از آن وعده‌گاه مفری به جایی دیگر نیست جز به سوی تو.

۵: کمینه‌ترین فرد جامعه شما، به جهت کرامت خداوندی، مکرم است.

۶: به کلام مولی علیه‌السلام دقت کنید! می‌فرماید: بهترین مردمانی که می‌خواهند در حق من خدمتی انجام دهند و خود را
از پیروان من قلمداد کنند و بر این پیروی افتخار نماید، گروه میانه‌رو هستند؛ آنان که بر صراط مستقیم الهی سلوک
می‌کنند. «...» (بقره ۱۴۳)، «و سنت ما چنین است که

قرارتان دادیم امتی میانه تا باشید الگوهایی بر مردم و باشد رسول مر شما را الگویی». «...»

«(انعام ۱۵۳)، «... این راه من مستقیم است، پس پیروی کنید از آن و پیروی نکنید از راههای

(دیگر) که شما را از راه او جدا می‌سازد».

زمین بر شما گشاده است^۱

_____ و دست‌ها تان در آن گشوده است (توان انجام هر کاری را دارید)

_____ و دستان فرماندهان شما (که من اکنون یکی از آنهایم) بسته است (مسلوب القدر و الاختیار شده‌اند)

خطبه ۱۰۶ فقره آخر: (در ذمّ اصحاب خود)

و افکندید به سوی ایشان (بنی‌امیه) زمام‌ها تان را

_____ و وانهادید کارهای خدا را در دست‌ها شان

یعنی کارهای خدا را، که همان امور جامعه و مردم است، در ید قدرت و اختیار امثال معاویه و عمروعاص گذاشته‌اید، اکنون آنها صاحب قدرت و مستولی بر ملت و حاکم بر دولتند.^۲

خطبه ۱۳۰: (خطاب به ابی‌ذر به هنگام تبعید به ربه)

یا اباذر همانا تو خشمگین شدی برای خدا

پس امید هم به کسی داشته باش که خشم گرفتی برای او

همانا این مردم ترسیدند از تو بر سر دنیا شان

و ترسیدی تو از ایشان بر سر دین خود

_____ پس رها کن در دست‌ها شان آن چیزی را که ترسیدند از تو بر سر آن (دنیا را به آنها بسپار)

و بگیریز از آنها به سبب آن چه که ترسیدی از ایشان بر سر آن (که همانا دین تو باشد)

نامه ۲۸: (نامه امیرالمؤمنین به محمد بن ابی‌بکر)

_____ آیا ندیدی که مردمانی بریده شد دست‌ها شان

... در راه خدا و هریک را فضیلتی است...

قطع ای‌دی در راه خدا، هم به این مفهوم است که در جنگ دست‌ها شان بریده شده، و هم به این معنا که در راه خدا تمام توان و نیرویشان صرف شده است، تا جایی که از توان افتاده و از پا در آمده‌اند.

«ید» در مفاهیم متشابه در شعر عرب^۳

همانا همه دنیا حمید است

و دست‌ها ن پر توان او

پس اگر روی بگرداند حمید

پس بر دنیا سلام

۱: یعنی دیگر در زمین کسی نمانده که قانون را رعایت کند و از مردمش حمایت

نماید. در سال دوم پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سال ۱۳۵۸، مرحوم مهندس مهدی بازرگان مقاله‌یی نوشت، و در آن گفت: هیچ زمانی در تاریخ، ملت ایران اینقدر بی‌پناه نبوده است! حال ببینید طی این ۳۰ سال چقدر بی‌پناه تر شده است! ۲: دولت و « » به معنای قدرت و ثروت در گردش است که پیوسته دست به دست می‌شود، و مفهوم جدید «دولت» هم ریشه در همین معنا دارد. «

_____ «حشر۷»، «آنچه را که بخشید خدای بر رسولش از جانب اهل شهرها، پس برای خداوند است و برای رسول و برای خویشان و یتیمان و درماندگان و به‌راه مانده (گان) تا نباشد ثروتی که در میان ثروتمندان شما دست به دست گردد».

۳: اشعار از کتاب الاغانی از ابوالفرج اصفهانی است که از ادباء قرن چهارم هجری قمری می‌باشد. کتاب او تاریخ ادبیات، و در چاپ جدید بیست و پنج مجلد است. وقتی ابوالفرج کتاب خود را به صاحب بن عبّاد پیشکش کرد تا تقریظی بر آن بنویسد، چنین نگاشت: « کتاب اغانی مرا از حمل کتابها در سفرها بی‌نیاز کرد».

۴: اغانی - ج ۲۰ - ص ۴۴.

شاعر علی بن جبّله است که حمید^۱ را تمجید می‌کند و می‌گوید: همه دنیا حمید است و دستهای پر توان او. هرگاه حمید از کار برکنار شود یا بمیرد، سلام بر دنیا! یعنی دیگر دنیا بدرد نمی‌خورد و باید با آن وداع کرد. و شاعر دیگری به نام ابی عیینّه به معشوق خود می‌گوید:^۲

نزدیک شو به من از بی‌کران دریای عشق
بگیر دستم را پیش از آنکه غرق شوم

این «دست‌گیری» به معنای کمک به عاشق در تحقق وصال به معشوق است. زیرا «هوی» که عشق است دریای حقیقی ندارد که کسی در آن غرق شود، بناءبراین دست‌گیری از عاشق هم مجازی است. باز از ابو عیینّه است که خالد را نکوهش می‌نماید. خالد از حکامی است که به وی کمک نمی‌کند و در قبال اشعاری که می‌سراید به او صلّه نمی‌دهد.^۳

ای خالد بگیر از دست من تپانچه‌یی را^۴
که به خشم آیی و از پای من یک لگدی را

یعنی تو سزوار این هستی که این بی‌ادبی در حق تو روا داشته شود. در اینجا هم، «ید» و «قدم» در معنای متشابه است.

و شعر دیگر نیز از ابو عیینّه است خطاب به موسی الهادی^۵ :

بگو به موسی ای مالک ملک! مردم مطیع تو هستند
اما به زور بندها! و عنان در دست تو است

مراد این است که؛ مردم را در قید و بند کرده‌ای و به این سبب از تو اطاعت می‌کنند، و زمام کار هم در دست تو است که صاحب قدرت هستی.

دعبل خزاعی هم شاعری است که در دو بیت زیر معتصم عباسی را به جهت امتناع از خلعت دادن، نکوهش می‌کند. در آن وقت معتصم والی شام بوده است:^۶

هر گاه من حاجتی از تو خواستم، برای همیشه
تو بر در آن قفلی بزن بستنش را

و آماده ساز برای من قفلی و غلّ جامعه‌یی
پس محکم ببند دو دست مرا بر گردنم

از این دست ابیات در ادب عرب بسیار است، ولی ما برای اثبات مدعای خود به این مقدار بسنده کردیم.

«دست» در مفاهیم متشابه در ادب فارسی

— از دست فلان: شکایت از آزار و اذیت کسی که توان آزرده دارد.

۱: حمید یکی از والیان عباسیان است که بر خطّه‌یی از قلمرو ایشان - ظاهراً جنوب ایران - حاکم بوده است.

۲: اغانی - ج ۲۰ - ص ۹۹.

۳: اغانی - ج ۲۰ - ص ۱۲۱.

۴: تپانچه: سیلی.

۵: موسی الهادی (متوفای ۱۷۰ هـ. ق) نواده منصور دوانقی از خلفاء عباسی است.

۶: اغانی - ج ۲۰ - ص ۱۲۹.

۷: اغانی - ج ۲۰ - ص ۱۹۶.

۸: «جامعه» غلی بوده است که با آن دو دست را به گردن می‌بسته‌اند.

- آه از دست صرافان گوهر ناشناس هر زمان خر مهره را با دُرّ برابر می‌کنند (حافظ)
- از دست غیبت تو شکایت نمی‌کنم تا نیست غیبتی، نبود لذت حضور (حافظ)
- من ز دست تو خویشتن بکشم تا تو دستم به خون نیالایی (سعدی)
- هر شب اندیشه دیگر کنم و رأی دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر (سعدی)
- ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود (حافظ)
- در دست داشتن: مالک بودن، قدرت تصرف داشتن.
- جز نقد جان به دست ندارم شراب کو؟ کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار (حافظ)
- بدست آوردن: مالک شدن.
- گر مساعد شومم دائره چرخ کبود هم بدست آورمش باز به پرگار دگر (حافظ)
- عروس طبع را زیور ز فکر بکر می‌بندم بود کز نقش ایامم بدست افتد نگاری خوش (حافظ)
- دست خواجه: قدرت خدا.
- بگیرم آن سر زلف به دست خواجه دهم که داد من بستاند مگر ز دستانش (حافظ)
- دست حسود: قدرت حسود.
- مده دامن به دستان حسودان که ایشان می‌کشندت سوی پستی (دیوان شمس)
- دست باد: قدرت باد (استعاره ملکی).
- شکنج زلف پریشان به دست باد مده مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش (حافظ)
- دست جفا: قدرت ستم.
- ای دست جفای تو چو زلف تو دراز وی بی سببی گرفته پای از من باز (سعدی)
- دست آرز: قدرت طمع.
- برو خواجه کوتاه کن دست آرز چه می‌بایدت ز آستین دراز؟ (سعدی)
- داد از دست کسی ستاندن: حق خود را گرفتن.
- بگیرم آن سر زلف به دست خواجه دهم که داد من بستاند مگر ز دستانش (حافظ)
- بی دست و پا بودن: قدرت نداشتن، ضعیف بودن.
- به خنده گوید او دستت گرفتم که می‌دانم که بس بی دست و پای (دیوان شمس)
- دل در دست بودن: عاشق بودن، مجذوب و مفتون کسی بودن، در جذبۀ قدرت عشق او بودن.
- چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم که دل به دست کمان ابرویی است کافر کیش (حافظ)
- دست بر دل کسی نهادن: به توانمندی تیمار او کردن و دردش دواء نمودن.
- ز آستین طبیبان هزار خون بچکد گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش (حافظ)
- دست گزیدن: اظهار ندامت و پشیمانی.
- از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم آتش زدم چو گل به تن لخت لخت خویش (حافظ)
- دست کوتاه بودن: ناتوان بودن.
- پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل (حافظ)
- دست کسی را گرفتن: او را کمک کردن، توان به او دادن.
- در بحر فتاده‌ام چو ماهی تا یار مرا به شست گیرد
- در پاش فتاده‌ام به زاری آیا بود آنکه دست گیرد (حافظ)
- به خنده گوید او دستت گرفتم که می‌دانم که بس بی دست و پای (دیوان شمس)
- بدست پروردن: تربیت کردن، رشد دادن.
- من اگر خارم اگر گل چمن آرایی هست که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم (حافظ)
- دست لرزاندن یا لرزیدن: ترسیدن، بیم داشتن.

- این دست ملرزان و فروکش قدح عشق پازهر چو داری نکند زهر زیانی (دیوان شمس)
 - دست بریدن، گف بریدن: از خود بی خود شدن، مجذوب جمال کسی شدن.
 چو خاتونان مصری ای شفق! تو چو دیدی یوسفم را کف بریدی (دیوان شمس)
 - از دست شدن، از دست رفتن: جان دادن.
 - دست برنداشتن: رها نکردن.
 چو جان بیند جمال عشق گوید شدم از دست و دست از من نداری (دیوان شمس)
 نه دست من گرفتی؟ عهد کردی؟ که ما را تا قیامت دستیاری؟
 ز دست عهد تو از دست رفتیم به جان تو که دست از من نداری (دیوان شمس)
 - دست از آستین بیرون کردن: کمک خواستن و پیشنهاد کمک دادن.
 ای دست از آستین برون کرده به عهد و امروز کشیده پای در دامن باز (سعدی)

«دست» در مثنوی

دست در رسن زدن^۱

مولانا در اشعاری خطاب به یوسف، دنیا را به چاه تعبیر کرده و اینکه هر انسانی، یوسف است و آن ریسمانی که برای نجات یوسف در این چاه آویخته می‌شود، کتاب خدا و حبل الله المتین است.^۲ پس همه ما در چاه دنیا گرفتار آمده‌ایم و نیازمندیم که آن رسن را محکم بگیریم تا خداوند ما را از چاه صفات رذیله برکشد.

یوسف حسنی و این عالم چو چاه وین رسن صبرست بر امر اله
 یوسفا آمد رسن در زن دو دست از رسن غافل مشو بیگه شدست
 حمد لله کین رسن آویختند فضل و رحمت را بهم آمیختند
 در رسن زن دست و بیرون رو زچاه تا ببینی بارگاه پادشاه
 تا ببینی عالم جان جدید عالم بس آشکار ناپدید

در این تشبیه به وضوح پیداست دستی که باید رسن را بگیرد، این دست متعلق به جسم انسان نیست، بلکه ایمان و اندیشه انسان و توان فکری او، و قدرت خرد و اولی الالباب و اولی الابصار بودن او است. اینها «دست»هایی است که می‌تواند به آن ریسمان الهی چنگ بزند. حال اگر ما قرن‌ها به همین روش امروزی‌مان با کتاب خدا مواجه شویم، و با دست خرد و اندیشه و دانش و بینش در آن چنگ نزنیم، اثری ندارد و این کتاب نمی‌تواند ما را از چاه دنیا بیرون کشد. «ریسمان خدا را چنگ بزنید»، یعنی به آیات کتاب عمل کنید. اینها تعبیرات متشابهی است که در قرآن آمده و مفاهیم آن روشن است.

دست طلب^۳

گر گران و گر شتابنده بُود آنکه جوینده است یابنده بُود
 در طلب زن دائماً تو هر دو دست که طلب در راه نیکو رهبر است
 لنگ و لوک^۴ و خفته شکل و بی ادب سوی او می‌غیژ^۵ و او را می‌طلب
 گه به گفت و گه به خاموشی و گه^۶ بوی کردن گیر هر سو بوی شه

منظور از دست در اینجا چیست و طلب چیست؟ اگر همه دستها باید در مفاهیم جسمی و ذاتی و عینی خود

۱: مثنوی معنوی - دفتر دوم - فرمودن والی آن مرد را که این خارین ...

۲: «آل عمران ۱۰۳»

۳: مثنوی - دفتر سوم - حکایت مارگیر که ازدهای فسرده را مرده پنداشت...

۴: لوک: کسی که با دو کف دست و دو زانو راه می‌رود.

۵: خزیدن، لغزیدن.

۶: به هر شکلی که می‌توانی خدا را بخوان و او را طلب کن، دنبال بوی خدا برو، همان گونه که حیوانات و حشرات با شامه خود مطلوب‌شان را پیدا می‌کنند، تو هم خدا را بو کن، اما حتماً بوی خدا و بو کشیدن او با این بینی نیست، با روح و جان است.

بکار رود، پس «طلب» هم باید عینیت داشته باشد و باید جایی به اسم «طلب» باشد تا بتوان دست در آن زد! پس این معنی مراد نیست! بلکه مقصود این است که با تمام توان طالب باش! و ما این را دقیقاً می‌فهمیم، حتی بی‌سوادهای ما می‌فهمند.

دست عقل ، دست هوی^۱

حس اسیر عقل باشد ای فلان
دست بسته عقل را جان باز کرد^۲
حسها و اندیشه بر آب صفا^۳
دست عقل آن خس به یکسو می‌برد
خس بس آنبه بود بر جو چون حباب
چونکه دست عقل نگشاید خدا^۴
آب را هر دم کند پوشیده او
چونکه تقوی بست دو دست هوی
پس حواس چیره محکوم تو شد^۵
عقل اسیر روح باشد هم بدان^۶
کارهای بسته را هم ساز کرد
همچو خس بگرفته روی آب را
آب پیدا می‌شود پیش خرد
خس چو یکسو رفت پیدا گشت آب
خس فزاید از هوا بر آب ما
آن هوا خندان و گریان عقل تو
حق گشاید هر دو دست عقل را
چون خرد سالار و مخدوم تو شد

و همچنین ابیات زیر:^۷

صیقلی^۸ را بسته‌ای ای بی‌نماز
گر هوی را بند بنهاده شود
و آن هوی را کرده‌ای دو دست باز
صیقلی را دست بگشاده بود

قطع و مفاهیم مختلف آن

«قطع کردن» به معنای «بریدن»، یعنی ارتباط دو چیز را گسستن و وصل آن را فصل کردن. مثلاً کسی که دستش را، یا سر دیگری را می‌برد، در حقیقت ارتباط اجزاء و اعضاء به هم پیوسته یک عضو را از هم جدا می‌سازد. این بریدن اصطلاحاً در کلام وقتی بکار می‌رود که مرادمان قطع ارتباط و ایجاد فاصله بین اجزاء مادی یا معنوی چیزی باشد.

«قطع» در معانی مشابه در قرآن

اعراف ۷۲: (پشت کسی را بریدن؛ از قدرت انداختن)

پس نجات دادیمش - هود را - و کسان همراهش را به رحمتی از خویش
و بریدیم پی آن کسان را که دروغ انگاشتند آیات ما را و نبودند ایمان آورندگان

۱: مثنوی - دفتر سوم - عذر گفتن شیخ بهر ناگریستن بر مرگ فرزندان.

۲: حس زیر نفوذ عقل است و عقل هم زیر نفوذ روح است.

۳: عقل، دست دارد و دستش بسته است! حس، دست دارد و دستش بسته است!

۴: اساس تزکیه است و اگر انسان خود را تزکیه کند، تمام این حس بر آب مصفای روح انسان حرکت می‌کند. اما اگر همه چیز را بخواهیم با حس درک کنیم، باید همه چیز اساس مادی داشته باشد، و این آن چیزی است که روی آب مصفای روح را، مثل خس روی آب، می‌گیرد. «(شمس ۹)،» «(اعلی ۱۴)،» «(جمعه ۲).»

۵: همان طور که خس از هوا روی آب را می‌گیرد، از هوای نفس هم خس بر روی آب زلال روح ما می‌ریزد، و راه درست اندیشیدن را بر ما می‌بندد.

۶: آن حواسی که چیره بودند و عقل تو را تحت نفوذ گرفته بودند، محکوم تو می‌شوند. وقتی خرد فرمانده تو شد، و او را خدمت کردی، و او مخدوم تو شد، حواسی هم که بر تو چیره بود، خادم و محکوم تو می‌شود.

۷: دفتر چهارم - بیان آنکه تن هر یک از آدمی همچون آهن نیکو جوهر...

۸: صیقلی: صیقل دهنده، ابزاری که زنگار می‌زاید.

حج ۱۵: (قطع سبب؛ قطع امید و رابطه کردن)

هرکس که گمان می‌برده است که هرگز یاری نکند وی را خدای درد دنیا و آخرت
 _____ پس بکشد ریسمانی به سوی آسمان سپس آنگاه ببرد
 پس بنگرد آیا می‌برد کید او آنچه موجب خشم می‌گردد

متأسفانه مفسران در تفسیر آیه به خطاء رفته‌اند و گفته‌اند منظور این است که هرکس گمان برد که خدای او را یاری نکند، طنابی به سقف اتاقش بیاویزد و خود را بدان بدار زند و نتیجه را، بعد از آنکه کشته شد، ببیند!!! و حال آنکه وقتی مُرد چگونه می‌تواند نتیجه را نظاره کند که آیا کیدش آن غیظش را از بین برده است یا نه؟! در صورتی که فرد ناامید از نصرت الهی، برای دیدن نتیجه اقدام خود، باید زنده باشد!

و اما معنای صحیح آیه؛ «سبب» به معنای «ریسمان» و «ابزار ارتباط» است، و در معنای متشابه، «قدرت» و توان ایجاد اتصال بین دو کانون می‌باشد. و آیه می‌گوید: آنان که از راه هدایت الهی خارج گشته و به چاره‌سازیهایی خود متوسل می‌شوند، کسانی هستند که بر حسب گمان خویش تصور کرده‌اند وعده‌های الهی و هدایت او و ارشاد رسولان و راهنمایی پیامبران کارساز نیازهای دنیوی آنها نیست. ازینرو پشت به خدا و سبب‌سازیهایی او کرده‌اند. خداوند می‌فرماید همه انسانها بر حسب فطرت به منبع وحی و آفریدگار گیتی متصل بوده‌اند. اما در اثر گمراهی، به وادی ضلالت و کژی درافتاده‌اند و ریسمان بین خود و پروردگار را بریده‌اند! حال خداوند از این دسته از مردمان می‌پرسد اکنون که چنین کردید، و رابطه خود را با من بریدید به اهداف خود نائل گشتید؟! آیا اکنون خشم‌تان فروکش کرده است؟! خشمی که از عدم وصول به نیت و عدم حصول مقاصد خود داشتید؟! و این سرزنش خداوند است نسبت به کسانی که گمان می‌برند خدای تعالی، ایشان را در دنیا و آخرت یاری نمی‌کند!

بقره ۱۶۶:

همین که بی‌زاری جستند آن کسان که پیروی شدند از آنان که پیروی کردند
 و دیدند عذاب را و بریده شد از ایشان اسباب

_____ **توبه ۱۲۱:** (قطع وادی یا قطع طریق؛ بیمودن راه)

و انفاق نکنند نفقه‌یی کوچک را و نه بزرگ را
 _____ و نپیمایند هیچ وادی را جز آنکه نوشته شده است مرا ایشان را
 هر آینه سزای دهد آنان را خدای بهتر از آنچه می‌کردند

_____ **رعد ۲۵:** (قطع فرمان خدا؛ عدم اجراء دستور او)

و آنان که می‌شکنند پیمان خدای را از پس پیوندش
 _____ و می‌برند آنچه را که فرمان داده است خدای به آن که وصل شود
 و تباهی می‌کنند در زمین

_____ **یوسف ۳۱:** (قطع اییدی؛ از خود بی خود شدن)

و گفت (زن عزیز مصر) برون آی (ای یوسف) بر این زنان
 _____ پس همین که دیدندش بزرگ شمردندش و تکه تکه کردند دستانشان را
 و گفتند شگفتا بر خدای! نیست این بشری! نیست این جز فرشته‌یی بزرگوار
 در مصطلحات عرب، «قطع اییدی» به معنای «از خود بی خود شدن و مدهوش گشتن در اوج شگفتی و کمال عشق‌ورزی نیز آمده است». در ادبیات فارسی نیز عین این معنا وارد است، مثل بیت زیر از دیوان شمس:
 _____ **چو خاتونان مصری ای شفق! تو** **چو دیدی یوسفم را کف بریدی**

۱: برای تفسیر کامل آیه رجوع شود به؛ «آدم از نظر قرآن» - ج ۳ - ص ۲۲۷ - علامه سید محمد جواد موسوی غروی.
 ۲: گرچه اغلب مفسران «حاش لله» در معنای «تنزیه» مطلق گرفته‌اند ولی معدودی از آنها مفهوم «شگفتی و تعجب» را مزید بر آن ساخته‌اند. بیان این دسته از مفسران اکمل است، مثل زمخشری در «کشاف» و رشید رضا و عبده در «المنار».

اعراف ۱۶۰: (تقطیع اسباط و امم؛ جدا جدا کردن به صورت خاندان و گروه)

و (بنی اسرائیل را) تکه تکه کرده بودیم شان دوازده خاندان، هریک گروهی
 «تقطیع» در لغت به معنای «پاره پاره کردن» است. ولی مراد خداوند از تقطیع در این آیه، بیان یک اصل اجتماعی مهم و قابل توجه است. به این مفهوم که نهاد اصلی و بنیان حقیقی جامعه را «خانواده» تشکیل می‌دهد. بناء بر این وقتی می‌گوید: «ما تقسیم نمودیم^۱ بنی اسرائیل را به دوازده خاندان، و هر خاندان را امتی قرار دادیم»؛ مرادش این نیست که آفریدگار، مردم را دچار پراکندگی و تفرقه و چند دستگی می‌سازد! بلکه مشعر بر همان اصل است که حتی پیروان انبیاء الهی، که از یک اندیشه توحیدی تبعیت می‌نمایند، بالمآل تشکیل خانواده و گروه می‌دهند، و بر اساس تمایلات فردی و اجتماعی، و بینشهای سیاسی، و امیدها و آرزوها، و نیازهای مادی و معنوی خود، به طور طبیعی، به گروه‌های متفاوت تقسیم می‌شوند که شاید بتوان امروز نهاد احزاب سیاسی را چیزی معادل «...» دانست. در این صورت است که جامعه بر مبنای نهادها و بنیانهای حقیقی خود تأسیس می‌گردد.

محمد ۲۲ و ۲۳: (قطع رحم؛ جدایی افکندن میان خویشان)

پس آیا امید داشتید چنانچه پشت کنید (به هدایت)
 (بتوانید) تباهی کنید در زمین و جدایی اندازید (میان) خویشان خود را؟!^۲
 هم اینانند که دوریاش داد ایشان را خدای
 پس کر ساخت ایشان را و کور کرد دید گانشان را
نمل ۳۲: (قطع امر؛ اتخاذ تصمیم نهایی و اجراء آن)

گفت (ملکه سبا) ای گروه بزرگان فتوی دهید مرا در کارم
 من نبوده‌ام بُرنده - تمام کننده - کاری تا اینکه گواهی دهید (شما)
 تحقیقاً از هیچ یک از مشتقات لفظ «قطع» در آیات فوق، مفهوم «بریدن» به معنای حقیقی آن استنباط نمی‌شود، و تماماً از متشابهات بوده، و وجه شبّه در کلام مطمح نظر می‌باشد. و معنای آن، بی هیچ توضیحی، روشن است.

«قطع» در معانی متشابه در نهج البلاغه

خطبه ۱۳۷ فقره آخر:^۳ (در شأن طلحه و زبیر)

_____ خدایا آن دو بریدند مرا - با من قطع ارتباط کردند -
 و ستم کردند بر من و شکستند بی‌عتم را
 و هر آینه پاک شد - دور شد - باطل از جاگاهش
 و بریده شد زیانش از شرارتش^۴

پر واضح است که باطل، زبان حقیقی ندارد که بریده شود. پس مراد این است که پیروان باطل دیگر قدرت تکلم ندارند.

۱: مراد از «ما»، خالق عالم و جنود او است.

۲: تفاخر و تفرقه افکنی بنی‌امیه بین خود و بنی‌هاشم، و قطع رحمی که در میان عموزادگان ایجاد کردند، آن چنان آثار سوئی بر اسلام و مسلمین بجای گذاشت که تا امروز مسلمانها از پیامدهای شوم آن در رنجند، و تا غده چرکین این اختلاف ریشه‌دار برکنده نشود، و جای آن التیام نپذیرد، این انتظار، خیالی واهی است که مسمانها بتوانند روی آزادی، امنیت، عدالت و در نتیجه سعادت را ببینند. امیرالمؤمنین علیه السلام در صدر اسلام، از جمله کسانی بود که بیش از همه، در راستای پیشگیری از چنین قطع رحمی کوشا بود. و ۲۵ سال سکوت خود را یکی از عوامل مؤثر در این امر می‌دانست. مولی علیه السلام در خطب مختلف نهج البلاغه صریحاً متذکر اقدامات خود در حفظ رحم و لزوم وصل آن شده است. مثل خطبه‌های ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۲ و ۲۱۷ و همچنین نامه ۲۸ (خطاب به معاویه) و نامه ۳۶ (خطاب به عقیل).

۳: فقره: پاراگراف.

۴: باطل قدرت عمل و سخن گفتن خود را در راستای انگیزش شر از دست داد!

خطبه ۶۰: (در شأن خوارج)

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ به این پرسش که: با پایان گرفتن جنگ نهروان و کشته شدن گروهی از خوارج و فراری گشتن عده‌یی، آیا ریشه آنها کنده شده است؟! می‌فرماید:

نه! هرگز! قسم به خدا همانا اینان نطفه‌هایی هستند در پشت مردان

و رحم‌های زنان^۱

_____ (اما طوری رفتار خواهند کرد) که هرگاه شاخی از ایشان برآید، بریده شود^۲

(اینان تا جایی به سمت بدبختی می‌روند) که آخرین آنها دزدانی می‌شوند که بسیار از

حقوق مردم را سلب می‌کنند

نکشید خوارج را بعد از من زیرا کسی که طلب نموده است حق را

پس به خطا رفته به مانند کسی نیست که باطل را خواسته پس بدان دست یافته

این عاقبت ناشی از عملکرد خوارج است! امیرالمؤمنین چند نکته بسیار مهم اخلاقی، سیاسی و اجتماعی را در این خطبه مطرح ساخته است. اول اینکه می‌گوید: نتیجه خروج از راه راست، و عدم تبعیت صحیح از هدایت الهی، و اتکاء به غرور و خودخواهی و استکبار و خودکامگی، ذلت محض و سرافکندگی و فقر و بیچارگی است. به طوری که انسان اینگونه را به دزدی و سلب حقوق دیگران وادار می‌سازد.

دوم اینکه مولی علیه السلام حکمی مبتنی بر حدود و تعزیرات برای چنین دزدان و سالبان حقوقی تعیین نمی‌کند. بلکه از پیروان خود می‌خواهد آنان را آزاد بگذارند و علی‌رغم اینکه فتنه‌یی بپا کرده‌اند، کسی از ایشان را بقتل نرسانند.

سوم اینکه نظر مولی بر این است که اگر کسی در طلب حق خطا کرد، مجرم نیست و نمی‌توان او را عقوبت کرد. بلکه باید به جدال احسن و موعظه حسنه راه بر او بنمود، اگر پذیرا گشت، به سود خود کرده است، و چنانچه پشت کرد، روزگار، که همان سنتهای لایتغیر الهی است، او را تربیت خواهد کرد، یا سرش را بر سنگ خواهد کوبید!!

پس یک چهارچوب و میزان برای شناخت کسانی که ادعای شیعه بودن و پیروی از علی را دارند، ولی جزء خوارجند، این است که سرانجام کارشان به جایی می‌رسد که از راه دزدی و راهزنی، حقوق مردم را سلب می‌کنند. با این حال، امیرالمؤمنین (ع) به فرزندان و اصحاب خود اجازه نمی‌دهد اقدام به کشتار آنها کنند. کاش این آموزه‌ها و روشهای عملی مولی سرمشقی بود برای شیعیان امروز، خصوصاً سیاستمداران آنها!!

خطبه ۱۹۲ (یا ۱۹۰): (در شأن مسلمانان زمانه خود)

_____ و آگاه باشید هر آینه که تکه تکه کردید بند اسلام را

و تعطیل کردید حدودش را و میرانید احکامش را^۳

خطبه ۲۲۱ - فقره ۶: (در وصف قیامت و اینکه چگونه زبانها، از وحشت آن روز، لال می‌شوند و از سخن گفتن باز می‌مانند)

و تکه تکه شد زبانها (در کامها) بعد از روانی شان

روز قیامت، زبانهایی که در دنیا به سلاست و روانی سخن می‌گفتند، در پس کامها فرو می‌افتند، گویا که تکه تکه شده دیگر توان تکلم ندارند.

۱: یعنی باز هم این نوع آدمها با اینگونه اخلاق متولد می‌شوند، لازم نیست اسمشان خوارج باشد، کسی است که ادعای دوستی و محبت و پیروی مرا دارد، ولی عملاً با من مخالف است، حال در هر نقطه‌یی از زمین و هر دوره‌یی از تاریخ بشر که متولد شود!! ان شاء الله ما جزء آنها نباشیم!

۲: خشونت خود را به گونه‌یی ابراز می‌کنند که ظهورش را امیرالمؤمنین به شاخ برآوردن وصف کرده است، که این شاخ را مردم تحمل نمی‌کنند و آن را می‌برند.

۳: حال ببینید، کسانی که در حوزه‌های علمیه ما مجتمعند، حالشان و اعماشان مشمول این کلام مولی نمی‌شود؟! آیا در تمام طول سال، یک نهدی از منکر از آنها صادر می‌شود که همانند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، بی هیچ ملاحظه‌یی، عموم مردم را مخاطب سازند و مثلاً بگویند: ای مردم این کاری که می‌کنید بریدن قید اسلام است و تعطیل کردن حدود آن و میراندن احکامش!؟

یک روایت در «قطع لسان»

در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسانی بودند که در تعظیم و تحسین او شعر می‌سرودند یا از او چیزی مطالبه می‌نمودند، پیامبر جهت منع از غلو یا برآوردن نیاز سائل، می‌فرمود: ! زبانش را ببرید! اما علی‌رغم این فرمان صریح، کسی چاقو بر نداشت زبان کسی را ببرد! زیرا مراد گوینده و مفهوم کلام کاملاً مشخص بود. یعنی کاری کنند که ساکت شود و دیگر حرف نزند. پس مقصود این بوده است که به او پولی بدهند تا ساکت شود. گرچه ممکن بود بعضی، به جهت عدم آشنایی با مصطلحات زبان در یک نقطه یا یک شهر، معنای جمله را حمل بر ظاهر کنند. چنانکه در روایت زیر می‌بینیم که شخص گرفتار به دست امیرالمؤمنین گمانش همین بوده است:

پس از پایان جنگ حنین، رسول خدا غنائم را به تساوی در بین مجاهدان تقسیم فرمود. این امر موجب آزرده‌گی خاطر یکی از بزرگان گشته بر این عمل پیامبر (ص) اعتراض نمود و گفت: ^۱ آیا به من و یک برده به یک چشم نگاه می‌کنی؟! پیامبر به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «^۲ «برخیز یا علی و ببر زبانش را». آن شخص می‌گوید:

علی بن ابیطالب دست مرا بگرفت و به راه افتاد و اگر می‌دانستم که کسی هست که مرا از او برهاند، هر آینه او را فرا می‌خواندم. پس گفتم: «^۳ «ای علی آیا تو برندهٔ زبان منی؟!»،
علی گفت: «^۴ «همانا من اجراءکنندهٔ همان هستم دربارهٔ تو که به من فرمان داده شده است». دوباره از سر ترس پرسیدم: «^۵ «و علی همان پاسخ را داد و پیوسته مرا با خود می‌برد تا پس دیوارها. آنگاه گفت: اندیشه کن بین چهار درهم (عطاء رسول) و صد درهم (مطالبهٔ خود)... من می‌گویم آنچه را که رسول خدا به تو داده است برگیر و راضی باش! و من گفتم: چنین می‌کنم.

از متن این روایت مفهوم است که شخص معترض، در آغاز، کلام رسول خدا را حمل بر معنای حقیقی قطع یا بریدن نموده است. از این جهت در طول مسیر دو بار با نگرانی و اضطراب تمام، از علی (ع) می‌پرسد: آیا تو به حقیقت می‌خواهی زبان مرا ببری؟! و علی (ع) پاسخ او را به ابهام و ایهام می‌گوید که: من مجری فرمانم! و بعد از آنکه به پشت دیوارهای شهر می‌رسند به شخص معترض می‌گوید که تو نباید بر تصمیم رسول خدا خدشه وارد می‌کردی و اکنون مخیّری که خواست خود را برآورده کنی و از دائرهٔ مجاهدان راه خدا و اصحاب رسول خارج شوی، و یا مطیع فرمان رسول خدا باشی و از یاران و انصار او! و به این شکل زبان او را برید، یعنی او را از اعتراض منصرف ساخت و ساکتش نمود. در لغت عرب اینگونه مفاهیم متشابه بسیار است.

«قطع» در معانی مشابه در ادبیات عرب

بیتی از قصیدهٔ علی بن جبّله:^۲

این دشمن دین شادمانه تکیه زده است

به آرزوهایی که درونش را تکه تکه می‌کند

پس این عدو دین شادمان است و متکی به آرزوهایی است که درون او را پاره‌پاره و تکه‌تکه کرده است! پس

لفظ «قطع» را برای «تکه تکه کردن درون از آرزوها» بکار می‌برد.

باز بیت دیگری از ابی عیینّه:^۳

تو می‌بری رگ‌هایم را و فراموش می‌کنی دوستیم را

ای مالک من در عشق! چگونه می‌بینی صبرم را؟! ^۴

۱: بحار الانوار ۲۱ - ۱۶۰ - باب ۲۸ -

۲: آغانی - ج ۲۰ - ص ۳۴ .

۳: آغانی - ج ۲۰ - ص ۹۴ .

ونیز از پسر ابی عیینه^۱:

به جان خودم سوگند کاش آن گونه بود، ولی!
بریده است دنیا بر تو راه را

پس دنیا قطع طریق می‌کند.

«بریدن» در معانی متشابه در ادبیات فارسی

در زبان عرف و هم در ادبیات فارسی نیز «قطع» - بریدن - در معنای متشابه بکار رفته است. مثلاً اگر شما طلبکاری داشته باشید که بیاید در خانه و مزاحم بشود، اهل خانه از شما می‌پرسند؛ آیا نمی‌شود پای این شخص را از اینجا برید؟!

آیا مفهوم این سؤال این است که باید تیشه و آره بردارند و پای او را قطع کنند و ببرند؟! و حال آنکه دقیقاً مشخص است از این «بریدن» چیزی را اراده کرده است که در معنای متشابه «بریدن» نهفته است، و شنونده کلام، آن را به خوبی درک می‌کند و اقدام لازم را انجام می‌دهد. یعنی کاری می‌کند که آن شخص دیگر نیاید، بی آنکه پای او را به راستی بریده باشد.

یا مثلاً می‌گویید؛ در معامله‌یی شرکت کردیم و فلانی گوش ما را برید! در حالی که گوش جسم شما آسیبی ندیده است. پس «گوش بریدن» یک اصطلاح است. یعنی کسی را فریب دادن به طوری که متوجه نشود! «کلاه سر کسی گذاشتن». پس مفهوم متشابه این «بریدن» هم مشخص است.

اما نمونه‌هایی از ادب فارسی در این باب:

رنگ خون را هم ترش‌رویی جانان می‌برد	نی همی از تیغ، رگهای شهیدان می‌برد (سعید اشرف)
خلیل بیخ ارادت برید و من نبریدم	حریف عهد مودت بشکست و من نشکستم (گلستان سعدی)
زمن بریدی و با هیچ کس نیوستم	به خاک پای عزیزت که عهد نشکستم (گلستان سعدی)
مرغ عاشق بریده پر باشد	پای رفتن نماند سعدی را (گلستان سعدی)
چون سایه، ز من رمید یارم	چون یار، ز من برید سایه (خاقانی)

وظیفه روزی خواران را به خطا منگر نبرد. (گلستان سعدی)

در لغت‌نامه دهخدا:

زبان بریدن: کنایه از ساکت کردن و خاموش کردن

نمازش را برید: اتصالش را قطع کرد

گوش بریدن: وام گرفتن به زرنگی و نیرنگ

بچه را از مادر بریدن: جدا کردن (مثل؛ از شیر بریدن)

چاو چاوان^۳ دُرست چونان است مرغ دیدی که بچه زو ببرید

سایه را بریدن: قطع لطف و مهربانی. می‌گویند؛ ما زیر سایه شما هستیم.

وظیفه را بریدن: قطع حقوق و دستمزد.

و ...

۱: آغانی - ج ۲۰ - ص ۱۱۲.

۲: آیا ارادت یک درخت است؟! در کدام باغ بوده است که این دوست رفته و این درخت را از ریشه بریده است؟! قطعاً کسی دنبال باغ ارادت که بر قطعه زمینی احداث شده باشد نمی‌رود، زیرا مفهوم متشابه کلام دقیقاً روشن است.

۳: صدای پرندگی را که از بجه‌اش دور افتاده است «چاو چاو» گویند.

سرقت و گستره معنای آن

«سرقت» در قرآن

در قرآن کریم مجموعاً مشتقات «سَرَقَت»^۱ در ۷ آیه و ۹ بار بکار رفته است. دو کلمه مورد نظر ما که موضوع بحث است، «السارق و السارقه»، در آیه ۳۸ سوره مائده می‌باشد. در ۵ مورد، «انتساب دزدی به برادران یوسف» است، یک مورد هم ضمن «شروط بیعت زنان ایمان آورنده با پیامبر» می‌باشد، و یک آیه هم در خصوص «استراق سمع» یا «دزدیده گوش دادن» است.^۲

دزدی نکردن؛ از شروط بیعت زنان ایمان آورنده با پیامبر (ممتحنه ۱۲) :

ای پیامبر هرگاه آمد (ند) تو را زنان مؤمن تا بیعت کنند با تو بر اینکه

... شریک نیاورند مر خدای چیزی را و نذرند و زنا نکنند...

ویژگیهای بیعت با پیامبر در متن آیه، برای زنانی تعیین شده است که پیش از آن ایمان آورده‌اند. بناءبراین، این دسته از زنان، گرد گناهان مذکور در آیه نمی‌رفتند. اما خدای تبارک و تعالی برای محو پس‌مانده‌های ذهنی پیشین، یا پیشگیری از رسوخ و سوسه‌های مربوط به این مسائل، جهت همراه و هم عهد و هم مسیر شدن با پیامبر (ص)، بر حرمت این موارد تأکید می‌نماید. زیرا حتماً زنانی که ایمان آورده بودند، و آماده بیعت با پیامبر شده بودند، از شرک ظاهر و دزدی مصطلح و زنا و بهتان و افتراء زدن، بدور بودند.^۳ پس آنچه از منظر حق تعالی مانع بیعت با رسول خدا (ص) می‌شد، ملکه شدن شرک و سرقت و زنا و امثال اینها در نفس انسان بوده، که بایست از صفحه نفس زدوده می‌شد تا شایستگی بیعت با پیامبر را می‌یافتند. و امروز نیز چنین است. اگر قرار بود زنی از اهل ایمان با پیامبر بیعت کند، حتماً باید از آن شرک خفی که صدای پای آن بر نفس انسان، از صدای پای مورچه بر سنگ خارا در شب تاریک آرام‌تر است،^۴ و نیز از گمان هر گونه دزدی که وی را به وادی نقصان، یا ایجاد نقیصه می‌کشاند، و همچنین از خیال هر گناهی که نام آن زنا باشد، یعنی به سبب توجه به نامحرمان، کانون گرم خانواده را متزلزل سازد، منزّه و بدور باشد.^۵

در یکی از مباحث پیشینی نیز گفته‌ایم که:^۶ «دامنه دزدی بسیار وسیع است. فکر نکنید که دزدی فقط این است که زن چیزی از اموال شوهرش بردارد، یا مثلاً طلا و جواهری را پنهانی بفروشد و پولش را خرج کند! نه! بلکه «دزدی نکند» اعم است از آن اعمال و اینکه از حق کم نگذارد!^۷ مثلاً هنگامی که شوهرش می‌خواهد در رکاب پیامبر در راه خدا جهاد کند، مانع او نشود که این هم نوعی دزدی است! زیرا مانع شدن از به کرسی نشستن حق هم نوعی از دزدی است! دزدی از حق پیامبر و حقوق جامعه‌یی که نیازمند دفاع از حق خویش است در برابر

۱: تلفظ صحیح «سَرَقَت» است نه «سِرَقَت».

۲: حجر ۱۶ تا ۱۸ : «

«و

هر آینه ساختیم در آسمان برجهای (دیدبانی) را، و زیورش دادیم مر ناظران را، و نگاهبانیش کردیم از هر شیطانی رانده شده، جز آن کس که به گوش دزدید، پس در پی آن افتاد آذرخشی روشن». برای اطلاع از تفسیر آیه رجوع شود به: آدم از نظر قرآن - ج ۳ - ذیل عنوان؛ انگیزش شیطان و رجم آن - بویژه ص ۸۲۲ تا ۸۲۵ - علامه سید محمد جواد موسوی غروی.

۳: برای توضیح بیشتر: مبانی حقوق در اسلام - ص ۲۶۷ - بیعت زنان با پیامبر - علامه سید محمد جواد موسوی غروی.

۴: « () () : « وسائل الشیعه: ج ۱۶ - ص ۲۵۴ -

باب ۳۶) / (صدوق - معانی الاخبار / مبانی حقوق در اسلام - ص ۲۰۲ - علامه سید محمد جواد

موسوی غروی.

۵: « (احزاب ۳۵).

۶: رساله حق و تکلیف در قرآن و نهج البلاغه - بیعت زنان با پیامبر.

۷: « (نساء ۳۴).

دشمن. و یا هنگامی که انسان کلام پیامبر و آیات قرآن را شنیده و باید آنها را بازگو کند و به آنها عمل نماید، اگر مصلحت اندیشی کرد و از بیان و عمل به آنها امتناع نمود، دزدی کرده است!... آری! این که ما حقی را بدانیم و سکوت کنیم و نگوییم، دزدی است! کم فروشی است!».

انتساب دزدی به برادران یوسف (یوسف ۶۹ تا ۸۱) :

و همین که درآمدند بر یوسف جای داد در کنار خود برادرش را
گفت همانا من خود برادر تو ام، پس نگران مباش از آنچه آنان می کرده‌اند
پس همین که بهم آورد ایشان را به بارشان بنهاد پیمان را در خورجین برادرش
سپس جار برآورد جارچی که ای کاروان همانا شما یان دزدانید
گفتند و روی کردند بر ایشان که چه چیز را فاقدید؟
گفتند ما فاقدیم پیمانۀ شاه را و برای هر کس که آورد آن را، بار یک شتر است
و من بر آن گماشته‌ام
گفتند سوگند به خدا هر آینه دانستید که نیامدیم ما که تباهی کنیم در زمین
و نبودیم ما دزدان
گفتند پس چیست سزای آن کس اگر بوده باشید دروغگویان
گفتند سزای آن کس که یافته شد در خورجینش، پس هموست سزای آن^۱
اینچنین سزا می‌دهیم ستمگران را
پس آغازید (جستن را) به باردان‌های ایشان پیش از باردان برادرش
سپس بدرآوردش از باردان برادرش
این چنین چاره سازی کردیم مر یوسف را
نه چنین بود که (بتواند) برگیرد برادرش را در شریعت ملک
جز آنکه بخواهد خدای
بالا بریم پلکان هر که را که بخواهیم و بالای هر صاحب علمی، علیمی است
گفتند اگر بدزد پس هر آینه دزدیده است برادری از وی از پیش
پس پنهان ساخت یوسف در دل خویش و آشکارش نکرد آن را بر ایشان
گفت شما در بدترین جایگاهید و خدا است داناترین به آنچه بر زبان می‌رانید

...

بازگردید به سوی بویتان پس بگویید ای پدر ما همانا پسر تو دزدید
و ما گواهی ندادیم جز آنچه را می‌دانستیم و ما نبودیم از غیب آگاهان
در مجموع این چند آیه، نکات و شبهاتی نهفته است که اغلب مفسران را دستخوش حیرت و گزافه‌گویی
نموده و نیازمند بازنگری و تبیین و پاسخ‌گویی به چند سؤال مقدر در آیات می‌باشد.

شبهاتی در انتساب دزدی به برادران یوسف

آیا یوسف به عنوان رسول الهی، فرزند پیامبر، و نماد کمال اخلاق انسانی، در ابعاد طهارت و تزکیه، مجاز است
برای دست یافتن به مطلوب خود، متوسل به دروغ و حيله‌گری شود؟! آیا خداوند که می‌فرماید: «كِدْنَا
لِيُوسُفَ»، حيله‌گری را به یوسف آموخته است؟! آیا اینکه یوسف برادرانش را دزد خوانده، تهمت ناروا نزده
است؟! و آیا بطور کلی، عمل پیامبران می‌تواند ناقض اصل «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند» باشد؟!.

۱: همان کس که پیمانۀ در خورجین او یافت شود به سزا گرفتار آید.

بررسی چند دسته از آیات کتاب به ضرورت بحث

پیش از آنکه به پاسخ این سوالات و شبهات پردازیم، بررسی چند دسته از آیات کتاب ضروری است:

دسته اول: جدایی میان پیامبران الهی نیست

بقره ۲۸۵:

ایمان آورد رسول به آنچه فرود آمد بر او از پروردگارش
و مؤمنان هر یک ایمان آورد به خدا و فرشتگان او و کتابهای او و فرستادگان او
فرقی نمی‌نهیم بین هیچ یک از رسولانش
و گفتند شنیدیم و اطاعت نمودیم آموزش تو ای پروردگار ما!
و به سوی تو است بازگشت

آل عمران ۸۴:

بگو (ای پیامبر) ایمان آوردیم به خدای و هر آنچه فرو فرستاده شده بر ما
و آنچه فرو فرستاده شده بر ابراهیم و اسماعیل
و اسحاق و یعقوب و اسباط
و آنچه داده شده به موسی و عیسی و پیامبران از پروردگارشان
هیچ فرقی قائل نیستیم میان هیچ یک از ایشان و ما بر او - خدا - مسلمیم.
با عنایت به آیات فوق و دیگر آیاتی که در کتاب مجید آمده است، هیچ فرقی میان پیامبران الهی نیست.
بناء بر این رسالت ایشان در یک راستا می‌باشد. در نتیجه اوصافی که در قرآن، برای رسولان الهی ذکر گردیده
است، علی‌رغم تفاضل در مراتب کمالی، بر یوسف علیه السلام نیز منطبق می‌باشد.

دسته دوم: برخی از صفات رسولان الهی

مریم ۳۰:

(عیسی) گفت همانا من بنده خدایم، بدادم کتاب را، و قرارم داد پیامبری
و قرارم داد مایه افزونی هر جا که بودم
و سفارشم نمود به نماز و زکات مادام که زنده باشم
و نیکی کار به مادرم و قرارم ندادم زورگویی سختگیر
و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که انگیخته شوم زنده
پس آنچه را که عیسی علیه السلام در این آیه در وصف اخلاق و کرامت و نوع رسالت خود بیان می‌کند، نه
تنها بر یوسف، که بر همه انبیاء الهی صادق است. بناء بر این یوسف هم نه «جبار» بوده است و نه «شقی»، بلکه مایه
افزونی در آزادی، عدالت، امنیت، سعادت، رفاه و انسانیت بوده است. پس مرتکب عملی خلاف این اصول نشده
است.

مریم ۴۱:

و یاد کن در کتاب ابراهیم را همانا او بود بس راستگویی، پیامبری

مریم ۵۰:

و بخشیدیم مرایشان - اسحاق و یعقوب - را از رحمت خویش
و قرار دادیم مرایشان را زیان راستی برترین را

مریم ۵۴:

و یاد کن در کتاب اسماعیل را همانا او بود راست نوید

و بود فرستاده‌یی پیام‌آور

مریم ۵۶:

و یاد کن در کتاب ادریس را همانا او بود بس راستگویی، پیامبری
بناءبراین «صدیق بودن» ابراهیم و سایر پیامبران خدا، که در آیات فوق و دیگر آیات کتاب مذکور است، بر
یوسف نیز منطبق می‌باشد.

انبیاء ۴۸:

و هرآینه دادیم موسی و هارون را جداکننده (حق از باطل)
و نوری و یادی برای پرهیزگاران (از معصیت)

انبیاء ۵۱:

و هرآینه دادیم ابراهیم را، رشدش را، از پیش، و بودیم نسبت به او دانایان

بقره ۸۷:

و هرآینه دادیم موسی را کتاب و از پی آوردیم از پس اورسولان را
و دادیم عیسی پسر مریم را دلایل روشن و مؤید ساختیمش به روح القدس
آیا پس هر بار که آمد شما را فرستاده‌یی
به آنچه که خوش نیاید نفوس شما را خود بزرگ بینی کردید
پس گروهی را دروغ انگاشتید و گروهی را می کشید

نساء ۵۴:

آیا حسد می‌ورزند به مردم بر آنچه داد ایشان را خدای از فضل خویش
پس هرآینه دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت
و دادیم ایشان را قلمروی بزرگ

دسته سوم: برخی الزامات در رسالت انبیاء

آل عمران ۱۶۱:

و نرسد هیچ پیامبری را که بهم درآمیزد (حق و باطل را)
و هر کس بهم آمیزد می‌آید با آنچه بهم آمیخته است روز قیامت
سپس به کمال داده شود هر نفسی آنچه را بدست آورده و ایشان، ستم نشوند
طبق آیه فوق خداوند عزیز قهار تمامی انبیاء خویش را از توسل به هر باطلی، برای وصول به هدف خویش،
منع کرده است. و وعده فرموده که حتی اگر پیامبری مرتکب غلول و بهم آمیختن حق و باطل شود، سزای او در
قیامت همان است که کرده است. و این به معنای ستم کردن از جانب خدای تعالی نیست. بلکه دستاورد مستقیم
عمل ایشان و هم سنخ با آن است. بناءبراین اتخاذ چنین شیوه و اخلاقی، به جای رساندن شخص به هدف
مطلوبش، بر اساس قول محقق الوقوع الهی، وی را از هدف دورتر و دورتر می‌سازد. بناءبراین عمل یوسف «غلول»
هم نبوده است.

ص ۲۶:

ای د اوود ما قرار دادیمت جانشینی در زمین
پس داوری کن میان مردم به حق و پیروی مکن خواهش نفس را
پس گمراه می‌کند تو را از راه خدای

احزاب ۱:

ای پیامبر پرهیز پیشه کن (سریچی) خدای را و اطاعت مکن کافران را و منافقان را

همانا خدای پیوسته علیمی حکیم است

در این آیه نیز به وضوح روشن است که خدای تبارک و تعالی، وقتی پیامبر اسلام را مخاطب قرار می‌دهد، نه مردم کوچه و بازار را، و از او پرهیزگاری می‌خواهد، به این معنا است که همهٔ پیامبران خود را به شدت مورد عتاب و خطاب قرار داده و از آنها خواسته است که هم تقوی پیشه کنند و هم از کافران و منافقان پیروی نکنند، که قطعاً یوسف هم از این قاعده مستثنی نیست.

آل عمران ۷۹:

نرسد هیچ بشری را که دهد وی را خدای کتاب و داوری و پیامبری
سپس بگوید مر مردمان را باشید بندگانی مر مرا، نه خدای را
ولی باشید پروریدگان پروردگار
بدان چه آموزش می‌دادید کتاب را و به آنچه فرا می‌گرفتید (از آن)^۱

مانده ۱۱۶:

و آنگاه که گفت خدای ای عیسی پسر مریم
آیا تو گفتی به مردم که بگیرد مرا و مادرم را دو معبود، نه خدا را
گفت پاکیزه‌ای تو! پس چگونه باشد مرا که بگویم آنچه را که نیست مرا حقی
و اما آنچه از صراحت این دو آیه، به وضوح دریافت می‌شود آن است که خداوند به پیامبران و فرستادگانش
اجازهٔ سلطه‌گری و درخواست عبودیت برای خود از سایر بندگان را نمی‌دهد. بلکه از آنان می‌خواهد که فقط مرتباً^۲
به تربیت الهی باشند، بر اساس آنچه که خود به دیگران یاد می‌دهند، و نیز بر پایهٔ آنچه که برای کمال یافتن
بیشتر، در همان مطالب، تدقیق و تفحص می‌نمایند، و سیر دعوت، تعلیم، تربیت و کمال‌یافتگی یوسف نیز در این
راستا بوده است.

دستهٔ چهارم: مجاز نبودن پیامبران و اهل ایمان به تخطی از اصول اخلاقی و واعظ غیر متعظ بودن

در آیات زیر، هر گونه ایذاء و آزار و خروج از خط عدالت، در واکنش به زشتکاریهای دیگران، و نیز عدم تقوی
و عدم تعاون و عدم صداقت و راستی، و همچنین خیانت در هر امانتی، و هر عمل خلاف اخلاقی، از سوی خدای
تعالی، به قاطعیت و صراحت، ممنوع گشته است. همچنین خداوند، پیامبران و همهٔ مخاطبانشان را از واعظ غیر
متعظ^۳ بودن، و بر سبیل هوی و هوس سخن گفتن، نهی اکید فرموده است.

احزاب ۵۸:

و آنان که می‌آزارند مردان مؤمن را و زنان مؤمن را
به غیر آنچه کرده‌اند پس هر آینه بر دوش کشیده‌اند ناروایی را و گناهی هویدا را

آل عمران ۱۰۲:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند پرهیز پیشه کنید خدای را، سزاواری پرهیزش را
و نمیرید حتماً جز در حالی که شما تسلیم شد گانید

نساء ۱۳۵:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند باشید بپادارندگان دادگری، گواهانی مر خدای را

۱: آنچه از طرف خدای بر انبیاء فرود می‌آید، موظفند دو سوبه بر آن امعان نظر کنند. یکی از جهت تعلیم و آموزش به
دیگران است که باید در آغاز و همراه با دریافت صورت گیرد. و دوم؛ بررسی و غور عمیق خود ایشان است در آنچه بر
آنان نازل گشته است. بدین سبب تعلیم را مقدم بر درس آورده است. و «درس» در لغت به معنای تار و پود چیزی را
بیرون کشیدن است.

۲: «مرتباً»؛ صحیح آن «مرتبی» است.

۳: واعظ غیر متعظ: پندگویی پندناپذیر.

حتی به زیان خودهاتان یا پدر و مادر و خویشان
چنانچه باشد بی نیاز یا نیازمند

مآئده ۱ و ۲:

و به بزه و امدارد حتماً شما را زشتکاری مردمانی
که بازداشتند شما را از مسجد الحرام که گذر کنید (از حد)
و همکاری کنید بر نیکی کاری و پرهیزگاری
و همکاری نکنید بر گناه و دشمنی و پرهیز پیشه کنید (سرپیچی) خدای را
همانا خداوند است سخت عقوبت

مآئده ۸:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند باشید برپادارند گان برای خدا، گواهان بر دادگری
و امدارد شما را به بزه کاری، زشتکاری مردمانی، بر اینکه عدالت نکنید
عدل پیشه کنید آن نزدیکترین است به پرهیزگاری و پرهیز پیشه کنید خدای را
همانا خداوند است آگاه به آنچه می کنید

انفال ۲۷:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند خیانت مکنید خدای را و رسول را
که خیانت می کنید امانتهای خود را در حالی که شما می دانید

توبه ۱۱۹:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند پرهیز پیشه کنید خدای را و باشید با راستگویان

هود ۲۹:

(نوح گفت) و نیستم من طرد کننده کسانی که ایمان آورده‌اند
هم آنان دیدار کنند گان پروردگار خویشند
ولی من می بینم شما را مردمانی که نادانید

زبان حال همه پیامبران الهی این است که ایشان طرد کننده اهل ایمان از خود نیستند، بلکه اهل ایمان را
پیوسته رو در روی پروردگار و در دیدار او می بینند. پس سرزنش و طرد ایشان در خصوص مخاطبانی است که
جاهلند تا جایی که خیرخواهی و صلاح اندیشی و راهنمایی و تربیت انبیاء را به زیان خود تلقی می کنند!

حجرات ۶:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند اگر آمد شما را تبهکاری به گزارشی
پس روشن سازید تا آسیب نزنید مردمی را به نادانی
پس آنگاه می شوید بر آنچه کرده‌اید (از) پشیمانان^۱

حجرات ۱۲:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند دوری کنید بسیاری گمان را
همانا برخی (از) گمان (ها) گناه است و جست و جو نکنید

بقره ۲۲۴:

و قرار دهید خدای را دستاویز سوگندهاتان که نیکی نکنید و پرهیزگار نشوید

۱: برای تبیین آیه رجوع شود به: «حجیت ظن فقیه» - ص ۱۴۵ و ۲۵۸ - علامه غروی.

و براست نیآورید میان مردم را^۱ و خداوند است شنوایی دانا

بقره ۴۴:

آیا دستور می‌دهید مردم را به نیکی و فراموش می‌کنید خودهاتان را
و حال آنکه شما تلاوت می‌کنید کتاب را آیا پس عقلتان را بکار نمی‌گیرید

پاسخ به شبهات

اگر بیاد داشته باشید، در صفحات پیشین، شبهاتی را که بر داستان یوسف وارد کرده‌اند، آوردیم. حال در پاسخ به آن شبهات، با طرح مجدد آیات به توضیح تفصیلی آنها می‌پردازیم (یوسف ۶۹):

و همین که درآمدند بر یوسف جای داد در کنار خود برادرش را
گفت همانا من خود برادر تو ام، پس نگران مباش از آنچه آنان می‌کرده‌اند
در بیان این قسمت به آیه ۹ سوره مجادله توجه کنید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اند هر گاه نجوا^۲ کردید
پس نجوا نکنید به گناه و دشمنی و نافرمانی رسول
و نجوا کنید به نیکی و پرهیزگاری و پرهیز پیشه کنید (سرپیچی) خدای را
که به سوی او گردآورده می‌شوید

بناءبراین وقتی یوسف نبی، به صورت نجوا و درگوشی، به برادر خود توضیح می‌دهد که برادر او است و نباید
بترسد، چنین نجوایی نباید متضمن گناه و دشمنی و معصیت خدا باشد. در ادامه خواهیم دید که آیا این دستور
الهی توسط یوسف نقض گردیده است یا نه؟!
اما شبهه مهم‌تر در این قسمت از آیات است (یوسف ۷۰):

پس همین که بهم آورد ایشان را به بارشان بنهاد پیمان را در خورجین برادرش
سپس چار برآورد چارچی که ای کاروان همانا شما یان دزدانید
آیا این عمل یوسف ناقض اصل «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند» بوده است یا نه؟! همچنین، نسبت دزدی
دادن به کاروانیان، مصداق تهمت و بهتان بوده است یا نه؟!
برای پاسخ به این سؤالات، ابتداء لازم است به بخشی دیگر از همین گروه آیات توجه کنیم: (یوسف ۷۶)

این چنین چاره‌سازی کردیم مر یوسف را
نه چنین بود که (بتواند) برگردد برادرش را در شریعت ملک
جز آنکه بخواهد خدای بالا بریم پلکان هر که را که بخواهیم
و بالای هر صاحب علمی، علیمی است

خدای تبارک و تعالی اقدام یوسف جهت بازداشت برادرش، و نگاه‌داشت او در نزد خود را، نوعی از چاره‌سازی
قلمداد فرموده است، نه کید و مکر! گویا که یوسف راهکار و چاره‌ی جز توسل به این اقدام نداشته است و
گره‌گشایی از کار او، از سوی خداوند و جنود او،^۳ از فرشتگان و آدمیان، بوده است که می‌فرماید: «
«چاره‌سازی کردیم مر یوسف را». بناءبراین اگر نقض اصل «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند»، صورت
گرفته باشد، در درجه اول، چنین نقضی از جانب باری تعالی و جنود او است! حال باید ببینیم اصلاً چنین نقضی
صورت گرفته است یا نه؟!»

۱: مراد این است که اگر کسی نیت انجام «پر» و پرهیزگاری و اصلاح‌گری در او باشد، بی‌آنکه نیازی به سوگند خوردن به خدا
داشته باشد، بر حسب وظیفه و مسؤولیت انسانی خود اقدام می‌نماید. اما آن کس که، به بهانه‌های مختلف، اراده حضور و
ورود در عرصه‌های مذکور را نداشته باشد و بخواهد بر نقصانهای عملی خود سرپوش بگذارد، خدا را در معرض
سوگندهایش قرار می‌دهد.

۲: صحیح کلمه، «نجوی» است.

۳: برای توضیح در معنای «جنود الهی» رجوع شود به: آدم از نظر قرآن - ج ۳ - مبحث «ملائکه جنود الهی هستند» و «جنود
الهی» - صص ۳۰۸ تا ۳۱۴ - علامه سید محمد جواد موسوی غروی.

دور کردن یوسف از پدر؛ مصداق «سرقّت»

خداوند یوسف را یاد داد تا در ابتداء خود را به برادرش معرفی نماید، و نگرانی وی را نسبت به عملکرد دیگر برادران برطرف سازد، تا پس از شناسایی و حصول اعتماد، با اطمینان خاطر، رفتارهای بعدی یوسف را پذیرا گردد، و او را فاقد عدالت و انصاف تلقی ننماید. آنگاه دستور دهد تا کیل ملک را در باردان این برادر قرار دهند، و غافله را به هنگام کوچیدن، به صفت «دزدان»، جار زنند.

به دستور یوسف، جارچی، بدان جهت ایشان را به صفت «دزدان» مخاطب ساخت، که عمل پیشینی آنها، در دور کردن برادر از پدر، که مصداقی از «سرقّت» بوده است را یادآور شود. آری! قصد خداوند حکیم از این تدبیر و چاره‌سازی، توجه دادن برادران به سوء پیشینه‌شان و خصیصه «دزدی»‌شان و دیگر رذایل اخلاقی‌شان در گذشته می‌باشد.

اما برادران یوسف، گویا هنوز هم غرق در کج اندیشی‌ها و کجروی‌های خود هستند، و برای توجیه اتهام مجرمانه یکی از برادران خود، دائر بر دزدیدن کیل پادشاه، برادر دیگر او- خود یوسف را- که هنوز نمی‌شناسندش، متهم به سرقّت می‌کنند و می‌گویند (یوسف ۷۷) :

گفتند اگر بدزدد پس هر آینه دزدیده است برادری از وی از پیش

از قضاء، یوسف می‌خواهد برادران خود را متوجه سازد که «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند» و اگر آنها می‌خواستند در نزد پدر محبوب باشند، نباید برادر خود و عزیزترین پسر پدر را، به طمع جلب نظر و دوستی بیشتر، از وی دور می‌ساختند! او می‌خواهد به آنها تفهیم کند که رفتار و اخلاقشان در طول سالهای گذشته، مغایر با این قانون طبیعی بوده است.

آنها بودند که برای وصول به اهداف نامقدس خود، توسل به هر وسیله و نیرنگی را جائز شمردند، و حتی برادر خود را به چاه افکندند و به پدر دروغ گفتند، تا در غیاب او، نزد پدر محبوبیت دو چندان یابند. اما سرانجام، پس از این حادثهٔ اخیر و دردسر آفرین، خصوصاً نزد پدر، خواهند دانست که خروج از قاعدهٔ «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند»، نه تنها آنها را به جایی نرسانده است، بلکه موجب گشته مسیری معکوس را طی کنند، و جایگاه خود را نزد پدر، بیش از پیش، از دست بدهند، و کانون گرم و یکپارچهٔ خانواده را سرد و پراکنده سازند،^۱ و از ثروتمندی به فقر گرایند، و سرانجام دست نیاز به سوی همان برادری دراز کنند که می‌خواستند با نابودی وی به اهداف غیر اخلاقی خود نائل شوند. حال می‌بینند که توسل به یک اقدام زشت، چقدر ناخجسته و ناگوار و نامیمون است، و چه آثار سوئی در پی می‌آورد!

بناءبراین اگر فرد یا گروهی نتوانند، در چهارچوب قاعده‌مندیهای حیات بشری، به این درک نائل گردند که بژواک اعمال انسان، در کوه نظام عالم منعکس می‌گردد، و سرانجام بازتابش بر خود شخصی است که عمل از او صادر گشته است،^۲ پس باید ایشان را به طریقی معقول و مطلوب و ممدوح، متوجه این حقیقت نمود، و یوسف چنین کرد.

۱: همهٔ آن شومی را که بزرگ شدن فرزندان یعقوب به‌مراه آورد، مولی امیرالمؤمنین در عبارتی شگفت انگیز، کوتاه و در آینهٔ تمامی تاریخ منعکس ساخته است: «...»

مردی بود از ما اهل بیت تا آنکه به قامت آمد پسر شومش، عبدالله. زیرا طبیعت حال نسل بعد متفاوت از نسل پیشین است، و دنیاخواهی او و طموحات و بلندپروازی‌هایش موجب می‌گردد پدران را به وادی خواسته‌های خود بکشاند. و اگر مقاومت دید راه مخالفت، طغیان و عصیان را در پیش می‌گیرد.

۲: آیاتی در تأیید بازتاب عمل انسان به خود او:

شوری ۴۰: «و سزای هر بدی، بدی است به مانند آن.»

قصص ۸۴: «... پس سزا داده نشوند کسانی که بجا آوردند بدی‌ها را جز آنچه می‌کردند.»

غافر ۴۰: «هر کس که بدی کند پس سزا داده نشود مگر بمانندش.»

یونس ۲۷: «و آنان که بدست آوردند بدیها را سزای بدی همانند همان است.»

جاثیه ۳۳: «و هویدا گشت مر ایشان را بدیهای آنچه می‌کردند.»

نساء ۱۱۱: «و هر که بدست آورد گناهی را پس همانا بدست

می‌آوردش به زبان خویش و پیوسته خداوند است علیمی حکیم.»

آن که گشته استم بی ما دون من می نداند که نخسپد خون من
 بر من است امروز و، فردا بر وی است خون چون من کس، چنین ضایع کی است؟
 گر چه دیوار افکند سایه دراز باز گردد سوی او آن سایه باز
 این جهان کوه است و افعال ما ندا سوی ما آید نداها را صدا^۱

ضمناً یوسف به برادران خود یاد آور می شود که خُلق و خوی شان هنوز مملو از رسوبات جاهلی است، و راستی و درستی و محبت و انصاف و عدالت را کمتر برمی تابند، و در راستای نیل به اهداف دنیوی و مقاصد بی ارزش آن حرکت می نمایند.

نتیجه آنکه؛ بروز چنین رفتاری از یوسف، با توجه به مجموع آیاتی که در این باب آورده شد، خارج از عمل و اخلاق انبیاء و بیرون از نظام عالم و سنتهای الهی نیست! یوسف می خواهد دو چیز را در نظام الهی - تربیتی انسان به اثبات برساند. اول آنکه؛ پاسخ هر بدی می تواند یک بدی، هم تراز و همانند آن باشد، و در پاره‌یی موارد نیز باید چنین باشد. پس اگر کسی پاسخ بدی را به خوبی داد، دلیل ضعف و ناتوانی او نیست! بلکه نشانه قدرت و عظمت و کرامت انسانی او می باشد، و خداوند از او چنین می خواهد.

و دیگر آنکه؛ برای آحاد بشر تبیین نماید که بدی را، هر کس که مرتکب شود، و در هر مقامی که باشد، بد است، و عقول مستقلة بشری، از آن به بدی یاد می کند!

نیروی خیر، ابزاری به شرارت بر نمی گیرد

و اما هر گاه که دو نیروی خیر و شر، در راستای تحقق و وصول به اهداف خود در برابر هم قرار می گیرند، بر حسب تربیت و نظامات اخلاقی شان، برای کسب پیروزی، بی تردید از یک روش واحد بهره نمی گیرند. خدای کریم در کتاب مجید، در داستان دو فرزند آدم،^۲ این تقابل تاریخی و غیر قابل انکار را به تصویر کشیده است و این حقیقت را مؤکد ساخته که نیروی خیر، در جهت وصول به مقاصد مصلحانه و خیر اندیشانه خود، از ابزارها، فقط در راه خیر و نیک استفاده می کند.

اما بر خلاف او، نیروی شر، وسائل را متناسب با ذات شرارت انگیز خود بکار می گیرد. نیروی خیر می گوید؛ حتی اگر جانم را فداء کنم، هیچ ابزاری را، به شرارت، بدست نگیرم! و نیروی شر فقط به یک چیز می اندیشد، آن هم بقاء خود به هر بهایی. نیروی خیر در پاسخ تعدی و طغیان نیروی شر می گوید (مآئده ۲۸) :

هر آینه اگر بگشایی به سوی من دستت را تا مرا بقتل رسانی

نیستم من گشاینده دستم به سوی تو که بقتل رسانم تو را

همانا من می ترسم خدای را، پروردگار جهانیان را^۳

آیات زیر مثبت مدعاء ما است در اینکه نیروی شر، به هر بهایی، در فکر بقاء خویش است، و همه ابزارها را در طریق فساد انگیزی بکار می گیرد، و هیچ وقت به عواقب ویرانگر آن نمی اندیشد. رویارویی یوسف و برادرانش روشنگر یکی از این صحنه‌ها می باشد (یوسف ۸ تا ۱۰) :

(بیاد آور) زمانی را که گفتند هر آینه یوسف و برادرش

محبوب ترند نزد پدر ما از ما، و ما یک گروهیم

همانا پدر ما هر آینه در گمراهی آشکاری است

بکشید یوسف را یا بیفکنیدش به سرزمینی

تا منحصر شود مر شما را روی بویطان

۱: مثنوی معنوی - دفتر اول - فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند ...

۲: مآئده ۲۷ تا ۳۱

۳: برای توضیح بیشتر رجوع شود به: رساله «ضرورت الگوپذیری در قرآن» - چهار الگوی قرآنی. و همچنین: لوح فشرده تفسیر تربیتی قرآن - مآئده ۲۸

و بباشید از پس او مردمانی از صالحان
گفت گوینده‌یی از ایشان: نکشید یوسف را
و بیفکنندش در ته چاه، برمی‌گیرد او را دسته‌یی از رهگذران
اگر بوده‌اید از کنندگان (کاری)

برادران یوسف به فتنه‌انگیزی عظیمی دست یازیده‌اند! خداوند در آیه ۱۹۱ سوره بقره می‌فرماید: «
«و بر آشوبی سخت‌تر است از کشتن». خداوند لطیف و آمرزیدگار حلیم، فتنه‌انگیزی و بر آشوبی را، از
نظر اثرگذاری بر جامعه و دستاوردهای آن شدیدتر و بدتر از قتل می‌داند.^۱

یکپارچگی کلیات احکام الهی نزد پیامبران خدا

همه پیامبران الهی در دعوت و تبلیغ و چگونگی احکام و نگاه به مردم و جامعه، در یک مسیر طولی، رو به
کمال داشته‌اند. قرآن ضمن تأیید همه پیامبران پیشین و کتابهایشان،^۲ و اذعان به اینکه افتراقی میان ایشان
نیست،^۳ پاره‌یی از اوامر و نواهی الهی را، در زمان آنها، به صراحت ذکر می‌کند، و از ایمان آوردندگان به آخرین نبی
و کتابش می‌خواهد بر طبق آنها عمل کنند. پس احکامی را که پیامبر اسلام از سوی خدا می‌آورد، غالباً رسولان
پیشین نیز مأمور به ابلاغشان بوده‌اند، و خداوند در زمان نزول قرآن، همانها را تأیید و یا تکمیل نموده است. این
فرامین چون منطبق با فطرت و برآمده از عقل سلیم است، و این فطرت، ضمن دیگر سنن الهی، ثابت و لایتغیر
می‌باشد، پس لزوماً نیازی به ایجاد تغییرات ماهوی در ذات آنها نبوده است، و تنها در شکل و عرض، دچار تغییرات
جزئی شده‌اند. «^۴

آیات زیر مشعر بر این معنا است:

انبیاء ۱۰۵ تا ۱۰۷:

و هر آینه نوشتیم در زیور از بعد ذکر
که همانا زمین را میراث می‌برندش بندگان من که صالحانند
همانا در این هر آینه ابلاغی است مرقوم عابدان را
و نفرستادیم تو را جز رحمتی مرجهانیان را

آیا فحوای مطالبی که در «زیور» بوده است، در قرآن نیست؟! مفسران، بر اساس برخی از آیات قرآن، بر این
عقیده‌اند که آنچه در «زیور» و کتب الهی پیشین بوده است، قواعدی است کلی برای همه انبیاء و همه زمانها و
مکانها.

نساء ۱۶۳ و ۱۶۴:

همانا ما وحی کردیم بر تو همانگونه که وحی نمودیم بر نوح
و پیامبران از پس او
و وحی کردیم بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق
و یعقوب و نوادگان (یعقوب) و عیسی و ایوب و یونس
و هارون و سلیمان و دادیم داوود را زیور

۱: البته آنچه را که خداوند «فتنه» خوانده است، و آن را بدتر از قتل دانسته، جز این مصطلحی است که در طول تاریخ،
حاکمان خودکامه، و مستبدان مستکبر، و قانون‌گریزان مردم ستیز، برگزیدگان و نخبگان و دانشوران جامعه را، که در
جبهه مخالفشان قرار گرفته‌اند، به این وصف ملقب ساخته‌اند. چنانکه همه انبیاء الهی را نیز به جنون، آشوب‌گری،
افسانه‌پردازی و فتنه‌انگیزی متهم کرده و به باد استهزاء و تمسخر گرفته‌اند.

۲: بقره ۴۱، ۹۱ و ۹۷، آل عمران ۳ و ۵۰، نساء ۴۷، مانده ۴۶ و ۴۸، انعام ۹۲، فاطر ۳۱، احقاف ۱۲ و ۳۰، صف ۶.

۳: بقره ۱۳۶ و ۱۸۵، آل عمران ۸۴.

۴: ق ۲۹: جابجا نگرده قول نزد من، و من نیستم چنان ستمگری در حق بنده! و نیز: فاطر ۴۳، انعام ۳۴ و ۱۱۵، کهف ۲۷،
یونس ۶۴، روم ۳۰، احزاب ۶۲، فتح ۲۳.

حدید ۲۵ تا ۲۸:

هر آینه فرستادیم فرستادگانمان را با دلائل روشن
و فرود آوردیم با ایشان کتاب را و میزان را تا بپاخیزند مردم به دادگری

...

و هر آینه فرستادیم نوح را و ابراهیم را
و قرار دادیم در نسل ایشان پیامبری و کتاب را
پس (برخی) از ایشانند هدایت یافتگان و بسیاری از ایشان تبهکاران
سپس در پی آوردیم در پس ایشان فرستادگانمان را
و در پی آوردیم عیسی بن مریم را و دادیمش انجیل را

شعراء ۱۹۱ تا ۱۹۷:

و همانا پروردگار تو هر آینه همو است عزیز رحیم
و همانا آن (کتاب) هر آینه فرود آورده پروردگار جهانیان است
فرود آمد روح الامین بر قلب تو
تا باشی از بیم دهندگان به زیان عربی روشن
و همانا آن (کتاب) هر آینه در کتابهای پیشینیان است
و آیا نبوده است برای ایشان نشانه‌یی که بدانندش دانشوران بنی اسرائیل
پس کلیات قرآن در «زُبر اولین» بوده است و علماء بنی اسرائیل نیز آنها را می دانسته‌اند.

نحل ۴۳ و ۴۴:

و نفرستادیم پیش از تو مگر مردانی را که وحی می کنیم به سوی ایشان
پس جویا شوید اهل یاد را اگر نمی دانسته‌اید
به دلایل روشن و نبشته‌ها
و فرو فرستادیم به سوی تو یاد - قرآن - را
تا روشن سازی برای مردم آنچه را که فرود آمده است به سوی ایشان
و باشد که ایشان بیندیشند

خداوند از ایمان آوردندگان به پیامبر اسلام دعوت می کند که آنچه را از اوصاف پیامبر (ص) نمی دانند، از اهل ذکر، یعنی کسانی که می دانند و اهل کتابند، جویا شوند. اما حتماً اهل کتاب باید آنچه را که در این باب می گویند، مستند به کتابهایشان و همراه با دلائل روشن باشد. و خطاب به پیامبر خاتم (ص) نیز می فرماید: ما ذکر را، یعنی کتابی که فطرت انسان را یادآور او می شود، بر تو فرو فرستادیم تا اینکه تو نیز با دلایل روشن و قاطع که در بطن آیات نهفته است، به مردم ابلاغ کنی.

فرمان خداوند دائر بر پرسش از «اهل ذکر» حاکی از این معنا است که کتاب رسول جدید مؤید و مصدق کتابهای انبیاء پیشین است، به شرطی که تحریف نشده باشد. واژه «بینات» مُشعر بر این حقیقت است که حتماً کتابهای مورد استناد نباید دستخوش تحریف، حذف یا زیادتی شده باشند.

فاطر ۲۴ و ۲۵:

همانا ما فرستادیم تو را به حق (که باشی) مژده دهنده و بیم دهنده
و نیست هیچ امتی جز آنکه زیسته است در آن بیم دهنده‌یی
و اگر دروغ انگارند تو را پس هر آینه دروغ انگاشته‌اند کسان پیش از ایشان نیز
آمد ایشان را رسولانشان با دلائل روشن و با نبشته‌ها و با کتاب تابناک

اعراف ۱۴۴ و ۱۴۵:

گفت ای موسی همانا من برگزیدم تو را بر مردم
(جهت انجام) رسالت‌هایم و همراه با کلامم
پس بگیر آنچه را که دادم تو را و باش از شاگردان
و نوشتیم مر او را در الواح از هر چیزی اندرزی
و واگشایی برای هر چیزی پس بگیر آن را به پرتوانی
و دستورده مردمانت را که بگیرند نیکوترینش را^۱
می‌نمایانم به شمایان خانه - جایگاه - تبهکاران را

حال که این آیات را از نظر گذرانندیم، مقصود ما در اثبات این معنا که اصول برنامه همه انبیاء یکی است، روشن شد. پس منبع ارسال رسل و سرچشمه وحی و انزال کتب، واحد است، که آن خدای علیم و سمیع و بصیر و خبیر و قدیر و عزیز و حکیم است، و اراده‌اش نسبت به تربیت مردم، در ادوار و اعصار، تغییر نمی‌کند. بر این اساس نظام عالم هم ثابت است. به همین جهت گذر زمان و جابجایی از مکان، نه مبانی تغییر ناپذیر نظام عالم را دچار تبدل و تحول می‌کند، و نه اصول تربیتی انسان را دستخوش دگرگونی می‌سازد. در هر صورت، آثار عمل آدمی بر کل جوامع بشری، در حال و آینده، اثرگذار می‌باشد.

پس اصول برنامه هدایت بشر، برای همه انبیاء یکسان بوده، یک جهت داشته و مبتنی بر رحمت الهی بوده است. بناء بر این تمام احکام قرآن، جنبه رحمت، شفقت، غفارت، توابیت را در قالب و محتوی دارا می‌باشد، و تجلی صفات جمال الهی در همه آنها مشهود است.

بناء بر این احکام الهی را باید کلاً در چهارچوب صفات جمال ربوبی بررسی کرد. در این صورت، اگر حکمی از احکام کتاب، مغایر و متضاد و متناقض با این صفات بنظر رسد، قطعاً باید به معنای متشابه آن رجوع کرد و آیه را از این باب فهم نمود. زیرا صدور احکام کتاب، از جانب خدای رحمان و رحیم، سمیع و بصیر، علیم و حکیم، مَنان و رزاق، لطیف و خبیر، حلیم و کریم، تواب و غفار، قهار و جبار^۲، قدوس و قدیر، عزیز و مَهیمین، و باسط و شکور است. در این حالت است که می‌توان معنای دقیق و مفهوم کامل حکم خدا را دریافت، بگونه‌یی که نتیجه اجراء و بکار بستن آن چیزی جز رهیافت به سعادت و خیر کثیر نباشد.

البته بعضی از احکام قرآن، طوری که مفسران و فقهاء تفسیر کرده یا فتوی داده‌اند، با کلیت صفات الهی و هدایت انبیاء و آیاتی که بر پیامبر خاتم نازل شده، تضاد، تناقض و تخالف دارد، و این موجب گشته یک دست بودن وحی، از آغاز تا پایان، مورد تردید قرار گیرد.^۳

این کلیات باید به مسلمانان یک نگرش اخلاقی - انسانی نسبت به احکام قرآن می‌داده، که این اتفاق نیفتاده است! آیا می‌توان حکمی مثل «بریدن دست حقیقی دزد» را منطبق کرد با صفات جمال الهی؟! آفریدگار عزیز حکیم که گفته است هر کس گناهی کرد، ابتداء خود نتیجه‌اش را می‌بیند! پس اگر دست حقیقی سارق و سارقه بریده شد، قصد این بوده که از مجازات او دیگران پند گیرند و چنین نکنند! اما حداقل در طول سی سال اجراء این حکم و احکامی مانند آن، در جمهوری اسلامی، نه تنها هیچ نتیجه تربیتی حاصل نگشته، بلکه بر دامنه ارتکاب این جرائم افزوده شده است. آیا از خداوند حکیم علیم فرمانی صادر می‌شود که اجراء آن نتیجه عکس

۱: «(زمر ۱۷ و ۱۸)، «پس مژده ده بندگان مرا، کسانی که گوش فرا می‌دهد قول (خدا) را،

پس پیروی می‌کنند بهترینش را».

۲: «جبار» را برخی از مفسران به معنای قهار، سلطه‌گر و زورگو گرفته‌اند، در حالی که در خصوص صفات باری تعالی به معنای کسی است که زخمها را بسیار مرهم می‌نهد. «قهار» هم کسی است که بر کار خود احاطه و غلبه کامل دارد، و زمام کار از دستش خارج نمی‌شود. پس برای ذات باری تعالی، هر صفتی که نشانه زورگویی، تعدی، ظلم و مانند اینها باشد، متصور نیست. ضمن اینکه آیات زیادی در قرآن و نیز در تورات و اناجیل هست، که بشر خودش به خود ظلم می‌کند و
» «(نساء ۷۷)، از طرف خدا به اندازه یک رشته باریک نخ هم به کسی ستم نمی‌شود!

۳: حتی حکم «رجم زناکار» که در قرآن نیست، و در تورات آمده، از احکام موسی نمی‌باشد و از تحریفات علماء یهود است. تورات - سفر تثئیه - اصحاح ۲۲ - آیات ۲۲ تا ۲۸.

داشته و نقض غرض باشد؟! در صورتی که قرآن مستقیماً بازگشت عمل و آثار بدی و ظلم را به خود شخص می‌داند! پس یک نظام کلی بر عالم مسلط است که اجازه نمی‌دهد کسی که تخطی یا تجاوز کرد، از کرده خود و نتایج آن بگریزد. و این همان نظام اسباب و مسببات است، همه مبتنی بر رحمت است، « خدا افاضه رحمت را بر همه کائنات خود واجب ساخته است! حال در این چهارچوب، اگر ببینیم که مثلاً می‌گوید: دست مرد و زن دزد باید بریده شود، آیا این آیه همین معنا را دارد؟! اگر بگوییم همین معنا را دارد که دست حقیقی دزد بریده شود، کاملاً متضاد و متغایر و متخالف است با آن صفات جمال الهی که همه مبتنی بر رحمت است! همه آن صفات، صفات ذات است! یعنی از کوزه همان برون تراود که در او است! اگر خدا ذاتاً رحمت باشد، که هست، اراده او نیز در آفرینش مبتنی بر رحمت است. پس جنود خداوند هم در راستای تحقق رحمت الهی بر جمیع کائنات عمل می‌نمایند. انسان هم با همین اراده خداوندی پدید آمده، با این تفاوت که به او اختیار انتخاب داده شده است.

حال ممکن است بگویید این مجازاتها هم رحمت است! اما کمال رحمت در این است که در دو بعد ظاهر و باطن محقق شود. پس اگر رحمتی در بطن جامعه تحقق پذیرد، حتماً آثار ظاهری خواهد داشت. یعنی در نگاه اول، پیامدهای رحمت را مردم می‌بینند، آنگاه داوری کرده می‌گویند؛ رحمت قرین حیات ما گشته و ما شاهد آثار آن هستیم. پس نمود و نمایش هر چیز در ظاهر است. بناءبراین خلاف اصل رحمت است که امر کنید به بریدن دست، آنگاه بگویید هدف ما رحمت است! آیا این رحمت به فرد است یا به جامعه؟! مسلماً کسی که فاقد دست شد، حس انتقام‌جویی و کینه‌توزی نسبت به آحاد جامعه پیدا می‌کند و واکنش نشان می‌دهد. اگر خودش هم نتواند، گروهی را تشکیل می‌دهد که دزدی کنند و انتقام دست بریده او را بگیرند. پس نه رحمتی در حق فرد صورت گرفته نه نسبت به جامعه! گذشته از این، خداوند رحیم علیم، فرمان به کاری بی‌حاصل و عبث نمی‌دهد، تا چه رسد به عملی که آثار ویرانگر و فساد انگیز داشته باشد.

مجازات دزدی در زمان یوسف، بریدن دست حقیقی نیست!

حال از آنجایی که «سرقه»، بزهی مستمر در طول تاریخ بشری بوده است، باید در زمان یوسف هم حکمی دائر بر بریدن حقیقی دست دزد وجود می‌داشته است. و اگر برای یوسف چنین حکمی از طرف خدا تعیین شده بود، که باید دست دزد را ببرد، هیچ وقت برادر خود را در این مخمصه نمی‌انداخت، که وی را متهم به دزدی کند و بعد هم دستش را ببرد!

حکم قطع ید سارق و سارقه، در مفهوم بریدن دست حقیقی، به هیچ وجه در زمان انبیاء پیشین، به صورت مذکور در فقه رائج مسلمین نبوده است. دلیل آنکه؛ در قرآن مجید نه تنها ذکری از اجراء چنین مجازاتی در زمان پیامبران پیشین نیامده، بلکه در آیات ۷۳ تا ۷۵ سوره یوسف، وقتی یوسف نبی از قافله برادران خود می‌پرسد؛ جزاء کسی که کیل ملک در خورجین او یافت شود چیست؟! فرزندان یعقوب نبی پاسخ می‌دهند؛ سزای آن خود او است. و یوسف، برادر خود را بازداشت می‌کند و مجازات دیگری را اعمال نمی‌نماید.

گفتند سوگند به خدا هر آینه دانستید که نیامدیم ما که تباهی کنیم در زمین

و نبودیم ما دزدان

گفتند پس چیست سزای آن کس اگر باشید دروغگویان

گفتند سزای آن کس که یافته شد در خورجینش پس همو سزای آن است

اینچنین سزای می‌دهیم ستمگران را^۱

۱: اغلب مفسران قول « را به یوسف یا برادران او نسبت داده‌اند، ولی در ۲۱ آیه‌یی که فعل « آمده است، اگر فقط این آیه را مستثنی کنیم، ۲۰ آیه دیگر قول خدای تبارک و تعالی است. بناءبراین استثناء کردن یک آیه خلاف قاعده قرآن است که در تمامی آیات مربوط به «جزاء»، در دو بعد مثبت و منفی، خدا را عامل آن دانسته است. پس این آیه هم در ذیل همان قاعده قرار دارد و خداوند است که خود را جزاء دهنده ستمگران می‌داند و به مردم معرفی می‌کند. حتی اگر این قول را نسبت به یوسف یا برادران او بدهیم، باز هم قول خداوند است، به این دلیل که یوسف خود پیامبر است، و در شهر یعقوب نبی هم احکامی قابل اجراء بوده است که از قول او، به عنوان احکام خدا، ابلاغ می‌شده است.

روایاتی در باب «سرقت» و مصادیق آن

در روایتی به نقل از ابی سعید الخُدَری، رسول خدا (ص) بدترین دزدان را این گونه معرفی می‌فرماید:^۱
 همانا بدترین مردم در دزدی کسی است که نمازش را می‌دزدد^۲
 پرسیدند: ای رسول خدا و چگونه می‌دزدد آن را؟
 فرمود: به اتمام نمی‌رساند رکوعش را و نه سجودش را

در روایت فوق نکاتی قابل توجه است:

اول آنکه پیامبر دزدان جامعه را دسته‌بندی می‌کند.
 دوم آنکه برای آنها مراتبی قائل می‌شود. یعنی فحواى کلام او این است که دزدان به سه دسته می‌توانند تقسیم شوند: دزدان بد، دزدان بدتر، دزدان بدترین. پس «دزد» در هر سه مرتبه خائن در امانت است و نقطهٔ مقابل آن «امین» می‌باشد.

سوم آنکه بدترین دزدان را نه دزدان اموال مردم، که دزدان عبادت و اساسیات اخلاق قلمداد می‌نماید.
 پس اگر حکم قرآن را حتی بر ظاهر آن اطلاق کنیم، و بر اجراء ظاهری احاله دهیم، جایگاه دزدی که اموال مردم را دزدیده است، باید در دو مرتبهٔ پیشین یا پایین‌تر قرار داشته باشد. حال که بر حسب ظاهر آیه باید (قسمتی از) دست این دزد بریده شود، حکم بدترین دزد چگونه باید باشد؟! و چرا قرآن و پیامبر تأخیر بیان از وقت حاجت کرده‌اند. ظاهر کلام پیامبر در این روایت مبین این معنا است که تنبیه و تعزیری برای بدترین دزدها در نظر نگرفته است.

البته این نکته نیز شایان ذکر است که «صلا» مورد عنایت رسول خدا، تنها حرکات ظاهری نماز نیست، بلکه دزدی در کلیت نماز را بیان می‌کند. زیرا ممکن است افرادی مقدمات، مستحبات و واجبات نماز را به درستی به انجام برسانند، ولی فقط در شکل بمانند و هرگز به محتوا^۳ نرسند و آموزه‌های نماز را در اخلاق و عمل خود متجلی نسازند. بناءبراین دزدی در محتوا، قطعاً آثارش ویران‌کننده‌تر است تا دزدی در شکل.

در روایت دیگری هم به نقل از عمرو بن مَرّ از صفوان بن عَسّال، رسول خدا جایگاه قبح دزدی را بیان می‌فرماید:^۴

یک یهودی به یک مسلمان گفت:
 ببر ما را نزد پیامبر (تان) صلی الله علیه و سلم
 تا از او بپرسیم دربارهٔ این آیه که
 و هر آینه دادیم موسی را نه نشانهٔ روشن^۵
 پس پرسیدند آن دو از او، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
 شریک نیاورید برای خدا چیزی را و دزدی نکنید و زنا نکنید
 و نکشید نفسی را که (کشتنش را) حرام کرده است خدا مگر به حق
 و جادوگری نکنید و نخورید ربا را
 و نبرید هیچ بی‌گناهی را نزد صاحب قدرتی که او را بکشد^۶
 و نسبت زنا ندهید زن عقیفه را و فرار نکنید از هجوم (دشمن)

۱: مسند احمد، ج ۳، ص ۵۶ (قدیم) / ج ۳، ص ۴۵۸ - ۱۱۱۳۸

۲: برای توضیح بیشتر به لوح فشرده «نماز و مفاهیم قرآنی آن» رجوع شود.

۳: صحیح کلمه، «محتوی» است.

۴: مسند احمد، ج ۴، ص ۲۳۹ (قدیم) / ج ۵، ص ۲۸۷ - ۱۷۶۲۶

۵: اسراء ۱۰۱

۶: و امروز سیستم‌های اطلاعاتی کشورهای اسلامی ضد نهی پیامبر عمل می‌کنند! یعنی بی‌گناهان را به سوی حاکمان جبار و ستم‌پیشه هدایت می‌نمایند تا حکم قتلشان صادر شود.

حال این چه دزدی است که آن قدر مهم است که دومین از این نه آیات بینات است؟!

و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:^۱

دزدها سه دسته‌اند: مانع زکات، و حلال شمارنده مهرهای زنان

و هر کس که بگیرد وامی و قصد نداشته باشد اداء آن را

«سُرقت» در نهج البلاغه

کلمات قصار ۲۵۱ (با ۲۵۲) نهج البلاغه

در این کلمات، امیرالمؤمنین علیه السلام، به تعلیل وضع احکام از طرف خدای تعالی پرداخته، استدلال می‌کند که چرا خدا به کارهایی امر می‌کند و از اعمالی نهی می‌نماید؟! به بیان امیرالمؤمنین، یکی از منهیات الهی سُرقت است:^۲

واجب کرده است خدا ایمان را برای پاک کردن (مردم) از شرک

و نماز را برای منزّه کردن از خودخواهی و زکات را برای توسعه رزق

و روزه را جهت آزمون پالودگی خلق و حج را برای نزدیک ساختن دین

و جهاد را برای عزت اسلام و امر به معروف را برای مصلحت عموم مردم

و نهی از منکر را برای بازداشتن سفیهان

و صلّه رحم را برای نمو عددی و قصاص را برای منع خونریزی^۳

و بیاداشتن حدود را برای بزرگ داشتن حرمتها است

و ترک نوشیدن خمر را برای پاسداشت عقل

و دوری از سرقت را برای ایجاب عفت

از منظر امیرالمؤمنین «سُرقت»، هم ناشی از بی‌عفتی است و هم موجب گسترش آن. بناءبراین لازمه پیدایش بقاء و تحکیم عفت در جامعه، در جنبه‌های مختلف آن، مثل؛ عفت در اندیشه و کلام، در شنیدن و دیدن، در قدم و قلم، در بدن و مانند اینها، این است که آحاد آن جامعه از هر گونه دزدی، اجتناب نمایند. حال دقت کنید! با این مطلبی که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید، گستره آثار سرقت تا کجا می‌تواند پیش برود، و مفهوم عفت یا بی‌عفتی تا چه حد ممکن است توسعه یابد، که حتی نگاه‌های دزدانه به پای دزدی و بی‌عفتی ثبت گردد، تا برسد به دزدی‌های کلانی که از بیت المال صورت می‌گیرد و عفت جامعه را، از جهت گسترش ثروت فساد انگیز و نیز توسعه فقر، در معرض خطر قرار می‌دهد. اما ادامه سخن امیرالمؤمنین:

و ترک زنا را (واجب کرده است) برای در قلعه گذاردن نسب

و ترک لواط را برای افزونی نسل

و گواهی دادن را برای مقابله با انکارها

و ترک دورخ را برای درک شرافت راستی

و صلح را برای ایجاد امنیت در برابر ترس‌ها

و امانت‌داری را برای نظام امت و پیروی را برای بزرگداشت پیشوایی

۱: (الف) خصال صدوق (ب) سفینه، ماده «دین» (ج) مبانی حقوق - علامه غروی

۲: برای فهم بهتر کلام مولی علیه السلام، ذکر توضیحاتی مفید فائده است، اما جهت عدم انقطاع موضوع «سُرقت در نهج البلاغه»، به مجالی دیگر موکول می‌نماییم.

۳: امیرالمؤمنین علیه السلام خود به یک واقعیت اجتماعی تصریح می‌نماید و کلام او یکی از مؤیدات ما در احکام مربوط به قصاص است، و آن اینکه هر قصاصی وضع شده است برای ممانعت از ریختن خون بیشتر!

خطبه ۱۵۲ (یا ۱۵۴): (دزدی از منظر امیرالمؤمنین)

هر آینه غرق شدند در دریاهاى فتنه‌ها و گرفتند بدعت‌ها را نه سنت‌ها را
 و لب فرو بستند مؤمنان (و خزیدند در گوشه عزلت)
 و به سخن گفتن آمدند گمراهان تکذیب‌گران
 ما میم به بدن چسبیده- به پیامبر- و یاران و گنج بانان - علوم الهی - و درها
 و نیایند به خانه‌ها مگر از درهایشان
 و کسی که از غیر درهایشان وارد شود دزد خوانده می‌شود
 گنج: قرآن، پیامبر و سنت‌های او است، و ابوابش ما اهل بیت هستیم،»
 «۱! و قرآن هم در
 آیه ۱۸۹ سوره بقره می‌فرماید:

و نیست نیکی آنکه بیایید خانه‌ها را از پشت آنها

و اما نیکی! آن کس است که پرهیز پیشه ساخته و درآید خانه‌ها را از درهایشان
 اکنون به خانه قرآن و سنت رسول خدا (ص) و گنجینه‌های اسرارشان از کدامین در باید وارد شد؟!
 امیرالمؤمنین پاسخ می‌دهد: همانگونه که هر خانه‌یی را باید از درش وارد شد و نه از دیوار، خانه عقل، خانه روح،
 خانه هدایت، خانه قرآن، خانه رسالت، خانه صدر المنتهی، و مقام» «و حمل عرش خداوندی را باید از
 درش وارد شد! درهایش را پیدا کنید! اگر نخواهید از در بروید، امیرالمؤمنین به صراحت می‌گوید که دزد هستید!
 پس دزدهای اصلی اینها هستند! اگر می‌توانید دست این دزدها را از این گنجینه‌هایی که پیامبر نهاده است
 قطع کنید! حرامیانی که پیوسته دزدیده‌اند و به یغما برده‌اند و به حرام خورده و می‌خورند و شادمانی می‌کنند و
 فریب می‌دهند! این دستها را قطع کنید، چه زن باشند یا مرد!»
 «(مآئده ۳۸)»
 این کلام مولی علیه السلام: «و به سخن گفتن آمدند گمراهان تکذیب‌گران (و
 دروغ‌پردازان)»، دقیقاً بیان این آیه از قرآن کریم است که نشانه استحقاق و نزول عذاب بر امتی را این می‌داند که
 مؤمنان آن خانه‌نشین و دهان دوخته شده، و گمراهان و دروغ‌پردازان جامعه، سخنوران و بر مسندنشینان
 گشته‌اند. خدای تعالی فرموده است (نمل ۸۲):

وقتی واقع شد قول (عذاب) برایشان

بدرآوردیم مرایشان را جنبه‌یی از دل زمین که سخن گوید با آنها

زیرا که مردم به آیات ما یقین نمی‌آورده‌اند

علت اینکه آیه کریمه از ذکر نام حتی یک حیوان درنده‌خو، امتناع نموده، و فقط گفته است «جنبنده»، این
 است که شرف و حیثیت حیوانات خدشه‌دار نگردد. چنانکه آیه دیگر بر این نکته صراحت دارد که: «
 «(اعراف ۱۷۹). حال امیرالمؤمنین می‌پرسد؛ شما کجا بودید و چه می‌کردید که بزرگواران و دانشوران و
 اندیشمندان و خردورزان خود را خانه‌نشین ساختید و بی‌خردان و سبک سران و غافلان و جاهلان را سخنگوی
 خود نمودید.

گزمه، دزدان و زاهد در مثنوی مولوی^۲

خبرچین‌ها به گزمه‌ها خبر دادند که دزدها جمع شده‌اند و مال دزدی را با هم تقسیم می‌کنند. گزمه آمد و
 پس از دستگیری دزدان، همانجا اقدام به بریدن دست راست و پای چپشان نمود. شیخ هم در میان دزدان بود، او
 را هم گرفتند و دست راستش را قطع کردند، اما نوبت به پای چپش که رسید، کسی گفت؛ این شیخ اجل عالی
 است، چرا با او چنین کرده‌اید؟! از او عذرخواهی کردند! ولی شیخ گفت؛ حتماً من گناهی کرده‌ام که به این مجازات
 گرفتار آمده‌ام! و خود می‌دانم آن گناه چیست، گرچه دزدی نبوده است! پس سزای من همین است که بر سرم

۱: وسائل الشیعه - ۲۷ - ۳۴ - باب تحریم الحکم بغیر الکتاب.

۲: دفتر سوم - متهم کردن آن شیخ را با دزدان و بریدن دستش را.

آمده و دستم بریده شده است، و چه خوب شد که عقوبت خود را در همین دنیا دیدم!

حال به ابیات توجه کنید:

بیش از دزدان بدند آنجا و بیش	بخش می‌کردند مسروقات خویش
شحنه را غماز ^۱ آگه کرده بود	مردم شحنة ^۲ در افتادند زود
هم بدان جا پای چپ و دست راست	جمله را ببرید و غوغایی بخواست
دست زاهد هم بریده شد غلط	پاش را می‌خواست هم کردن سقط
در زمان آمد سواری بس گزین	بانگ بر زد بر عوان کای سگ ببین
این فلان شیخست از ابدال خدا	دست او را تو چرا کردی جدا؟
آن عوان ^۳ بدریده جامه تیز رفت	پیش شحنة داد آگاهی تفت
شحنة آمد پا برهنه عذرخواه	که ندانستم خدا بر من گواه
هین بجل کن مر مرا زین کار زشت	ای کریم و سرور اهل بهشت
گفت می‌دانم سبب این نیش را	می‌شناسم من گناه خویش را
من شکستم حرمت ایمان او ^۴	پس یمینم بُرد دادستان او
من شکستم عهد و دانستم بداست	تا رسید آن شومی جرأت به دست
دست ما و پای ما و مغز و پوست	باد ای والی فدای حکم دوست
قسم من بود این، تو را کردم حلال	تو ندانستی، تو را نبود و بال
و آنک او دانست، او فرمان‌رواست	با خدا سامان پیچیدن کراست؟ ^۵

گرچه کل داستان از پرداخته‌های ذهن وقاد^۶ مولانا است، ولی روشن است که مراد او تبیین یک حکم قرآنی نیست، زیرا حتی بر حسب ظاهر هم اصلاً چنین حکمی که در دزدی دست راست و پای چپ را ببرند، نه در قرآن است و نه در فقه! البته فقهاء گفته‌اند اگر برای چندمین بار باشد، می‌توان چنین کرد! در این ابیات ذکری از راهزن بودن آنها هم نشده، تا بر اساس قواعد فقه رائج، حکم محارب در حق ایشان اعمال شود!

مصادیقی دیگر از دزدی معنوی

آیا کتابی که آیاتش با هدف هدایت مردم و راهنمایی‌شان به صراط مستقیم عبادت و عبودیت، و وصول به مراتب عالیة حکمت و انسانیت فرود آمده است، جزء حقوق حقه^۷ ایمان آورندگان و حتی همه^۸ جهانیان نیست؟! پس آیا کسانی که بر آیات بینات الهی سرپوش می‌گذارند، و حقایق آن را پنهان می‌دارند، و بر روش خود اصرار می‌ورزند، دزد نیستند؟! و آیا آنانی که آیات گران‌سنگ پروردگار را به بهایی اندک می‌فروشند تا در قبال آن، ناچیزی از مال دنیا یا مقام و منصب آن را بدست آورند، خائن نیستند؟! و آیا خیانت، دزدی نیست و یا بدتر از آن؟!^۹

حال اگر بگوییم؛ خدای تعالی قرآن را در تملک^۷ پیامبر اسلام قرار داده است، پس وارد ساختن هرگونه خدشه‌یی به تمامی آن یا حتی یک آیه از آن، سلب حقوق ویژه^۸ رسول خدا محسوب می‌گردد. بناءبراین اگر کسی در مقام بیان، ایجاد نقص در آیات نماید، یا همان‌طور که قرآن فرموده، به بعضی از آن ایمان آورد و بعضی را نادیده انگارد،^۹ و یا کتاب را پاره پاره کند، قطعاً به حقوق رسول خدا (ص) و همه^۸ عالمیان تجاوز کرده و از ایشان سلب حقوق اساسی نموده است. مثلاً وقتی قرآن می‌گوید: «
 ﴿مَنافِقُونَ﴾، اندکی از مال خود انفاق

۱: غماز: خبر چین.

۲: مردم شحنة: کارگزاران گزمه.

۳: عوان: میان سال. در اینجا مجری اوامر فرمانده.

۴: ایمان: جمع «یمین»، سوگندها.

۵: چه کسانی می‌توانند با قدرت خدا در افتند و با آن مقابله کنند؟!

۶: وقاد: تیزبین، ذهن فروزنده.

۷: کوثر ۱، نساء ۵۴، انعام ۸۹، بقره ۱۲۱.

۸: بقره ۸۵: «

۹: حجر ۹۱: «

می‌کند، اما وقتی می‌گوید: و «^۱ یا «^۲، «^۳ و امثال اینها، به هیچ یک از این دستورات عمل نمی‌نماید.

قبول توبه نصح^۴ دزد بی آنکه دستش بریده شود

حال که گستره معانی سرقت را بررسی نمودیم، توجه به چند آیه در باب توبه، مفید فایده خواهد بود:^۵
 همانا کسانی که سرپوش می‌نهند بر آنچه ما فرو فرستادیم از دلائل روشن و رهنمون
 از پس آنکه پدیدارش ساختیم برای مردم در کتاب
 هم آنان را دورباششان می‌دهد خدا و دورباش شان می‌دهند دورباش دهندگان
 مگر آنان که بازگشتند و برآست آوردند و پدیدار ساختند (اشتباه خود را)
 پس آنان را من باز می‌گردم به سوی شان و من بازگشت پذیر صاحب رحمتم
 همچنین آیات ۸۶ تا ۸۹ سوره آل عمران می‌فرماید:

چگونه رهنمون شود خدای مردمانی را که پوشانیدند (حق را) بعد از ایمانشان
 و گواهی دادند که رسول حق است و آمد مرایشان را دلائل روشن
 و خدای رهنمون نشود قوم ستمگران را
 هم اینان سزایشان این است که برایشان باد دورباش خدا
 و فرشتگان و مردم همگی جاودانگانند در آن (دورباش)
 نه تخفیف داده شود از ایشان عذاب و نه بازه^۶ داده شوند
 جز آنان که بازگشتند از پس آن (گناه) و برآست آوردند
 پس همانا خداوند است آمرزنده‌ی رحیم

در آیات فوق، خدای عز و جل و فرشتگان و آنان که ایمان آورده‌اند، کسانی را ملعون و مردود از دائره رحمت الهی می‌دانند که حقایق آیات بینات را مکتوم می‌دارند و از اظهار و ابراز حقیقت و حقانیت آنها خودداری می‌کنند! حال، گرچه خدای قهار وعده فرموده است که عذاب این گروه را کاهش نداده و مهلتشان نیز ندهد، اما از سر رحمت و مغفرت، علی‌رغم اینکه آثار تباهی و فساد این گروه از سارقان، از سوء اثر عملکرد دزدان اموال و اشیاء مردم، عمیق‌تر، ویران‌کننده‌تر و سوزنده‌تر است، باز هم باب توبه را، حتی برای چنین کسانی، نبسته است، مشروط بر آنکه به سوی خدا بازگردند و کرده‌های بد خود را به راست آورند.
 وقتی آفریدگار رحیم رحمان، راه بازگشت و اصلاح را بر این گونه سارقان باز گذاشته است، قطعاً راه توبه و اصلاح را بر روی دزدان ماده مسدود نکرده است. اگر چنین باشد، روش هدایت باری تعالی دستخوش تناقض می‌گردد.

ضرورت شناخت و پیروی مصلحان حقیقی

در هر جامعه‌ی، در هر عصری، حداقل یک پیر و مرشد، یا به زبان امروز، یک مصلح اخلاقی اجتماعی وجود دارد. در همین ایران امروز هم که اسیر جهل و تباهی، فقر و فساد، اضطراب و عدم امنیت، عدم آزادی و عدالت، از

۱: هود ۸۵، اعراف ۸۵، شعراء ۱۸۳: کم مگذارید از مردم چیزهاشان را.
 ۲: مطففین ۱: وای به حال کم فروشان. کم فروشی، یا ایجاد نقصان در اموال مردم، یا خیانت در امانت و امثال اینها، از دزدی‌هایی است که خدای عظیم، شدیدترین عذابها را برای آنها مقرر فرموده است. حال دست چه کسانی را باید برید؟!
 ۳: اسراء ۲۳: به آوای خشم با پدر و مادر سخن مگوی!
 ۴: توبه نصح: توبه راستین، یعنی چنان روشن، صحیح، درست و خالص است که در آن هیچ پارگی و شکافی وجود ندارد.
 ۵: بقره ۱۵۹ و ۱۶۰
 ۶: بازه: لغت فارسی است معادل «مهلت» در عربی.

هم گسیختگی و پراکندگی است، مصلحان و نخبگانی هستند، که با برخورداری از دانش و آگاهی کافی، و خیرخواه و دلسوز مردم بودن، و در پی قدرت و ثروت نبودن، هدفشان اصلاح‌گری و توسعه اخلاق می‌باشد. قرآن از زبان شعیب می‌فرماید: «(هود ۸۸)، «نمی‌خواهم جز اصلاح آنقدر که بتوانم».

حال اگر جامعه، مراد باری تعالی را از صدور احکام مذکور در کتاب درک نکند، و ببیند که باید دست حقیقی دزد را ببرد، زناکار را سنگسار کند یا تازیانه زند، یا حتی بانوان را مجبور به حفظ حجاب نماید، این پندار و کنش او، نه تنها تأثیر مثبتی ندارد، بلکه آثار معکوس هم در پی می‌آورد. هدف قرآن این نبوده است که برای اصلاح جامعه، حتی سارق و سارقه، زانی و زانیه آزار شوند! خدا اگر انبیاء را برای اصلاح جامعه می‌فرستد، می‌خواهد حتماً همان دزد، همان زناکار و همان بدحجاب هم اصلاح شوند! آنکه معصیت نمی‌کند و راه را درست می‌پیماید، اصلاح نمی‌خواهد! مگر می‌شود به جهت اینکه می‌خواهی کسی را هشدار دهی که مرتکب گناه نشود، دیگری را از امکان توبه محروم گردانی؟! اگر آبروی زناکار برده شد، از حیات اجتماعی ساقط گشته، و بر گناهش حریص‌تر می‌گردد!! در هر صورت، به جای اصلاح و توبه و بازگشت، که هدف خداوند است، او را به وادی نابودی کشانده‌ایم! اگر دست حقیقی دزد را ببریم، و او را انگشت نمای مردم گردانیم، انگیزه انتقام‌جویی را در او بوجود می‌آوریم! ممکن است چنین دزدی تشکیل گروه دهد، و از دیگران بخواهد که انتقامش را بگیرند، حال چه خود در خانه باشد چه در زندان!

مرحوم علامه حکیم سید محمد جواد موسوی غروی در بخش حدود و تعزیرات مجلد دوم فقه استدلالی (که ان‌شاءالله در آینده به طبع خواهد رسید) توضیح داده است که: اغلب - اگر نگوئیم همه - آیات پیرامون قصاص و حدود و تعزیرات، در مقام بازدارندگی و تنبیه و تربیت است نه اجراء و ارعاب و امحاء! زیرا خدای عزّ و جلّ در بیان حکم، می‌خواهد عظمت گناه را نشان دهد! این واقعیت، به شهادت تاریخ و گواهی حکومت‌هایی که آمده‌اند و به نام اسلام فرمان‌روایی کرده‌اند، و از اجراء برخی حدود به نفع خود سود برده‌اند، به اثبات رسیده است که از این اقدامات، نتیجه اصلاحی حاصل نشده و طرفی نبسته‌اند! یعنی با رجم زانی و زانیه - که حکمش در قرآن هم نیست - نه تنها بهبود اخلاقی اتفاق نیفتاده، بلکه در جامعه ما این فساد اخلاقی بزرگ، توسعه هم پیدا کرده است! علی‌رغم بردن دست دزدها، که اوائل انقلاب بسیار اجراء می‌شد، و از احکام شایع بود، انواع دزدی‌ها، نه تنها کم نشد، بلکه رواج بیشتری پیدا کرد! پس آنچه در عمل حاصل آمده، عکس اراده خالق حکیم است که بر اصلاح نفوس و انشراح صدور و اكمال اخلاق و کمال انسان تعلّق گرفته است. اما اگر در راستای بازدارندگی از گناه و تربیت و هشدار نسبت به تباهی‌های حاصل از گناهان، تفهیم شود که حرمت این یا آن گناه چقدر است، و آثار ویرانگر آن نشان داده شود، قطعاً نتایج مثبتی ببار خواهد آورد و بهبود اخلاقی حاصل خواهد شد. تردیدی نیست که همین نوع تربیت ایمانی، مورد نظر شارع هدایتگر بوده است. کسی که رسولش را در آیه ۱۲۵ سوره نحل فرمان می‌دهد که:

بخوان به سوی راه پروردگارت به دانش محکم و اندرز نیکو

و جدال کن با ایشان به روشی که بهترین است

بناءبراین جامعه با هادی و مرشد، یا خیرخواه و مصلح، و داعی به اخلاق و انسانیت، اساساً دنبال تلافی کردن اعمال مجرمانه بزه‌کاران نیست، بلکه می‌خواهد آنها را اصلاح کند و به حیات طیب بازگرداند! می‌خواهد اخلاق و عمل جامعه را اصلاح کند. هرگاه اخلاق و عمل جامعه اصلاح شد، دیگر آحاد آن، ثروت و قدرت را به خود متعلق نمی‌دانند و کوشش نمی‌کنند در ید خود نگه دارند. مگر قرآن نمی‌فرماید: «^۲

پس مال من و تو و او ندارد! اینها تخصیصات ظاهری اجتماعی است برای حفظ نظامات جامعه، وگرنه تعلق وجود ندارد. اگر نگرش جامعه اینگونه باشد، فقر از جامعه رخت بر می‌بندد. اگر فقر اقتصادی نباشد، فقر علمی، فقر اخلاقی، فقر فرهنگی، فقر عفت و مانند اینها نخواهد بود. آن وقت دیگر سرقت و زنا نخواهد بود. نمی‌شود ثروت

۱: رسول خدا همه آیات قرآن را بر پایه حقیقت حقّه آنها اجراء می‌فرمود. بناءبراین آنچه از احکام، که یا در قرآن نیست، و یا با استنباط غلط در فقه ما آمده است، از نظر قرآن مردودند.

۲: مائده ۱۷: و برای خدا است مالکیت آسمانها و زمین و آنچه در بین آن دو می‌باشد.

جامعه در دست عدّه قلیلی باشد، آنگاه توقع داشت کسی هم علی‌رغم فقر و ناداری، اقدام به سرقّت نکند! اگر ثروت و قدرت منحصر شد و در دست عده‌یی قلیل قرار گرفت، بعید نخواهد بود که کثیری از آحاد جامعه، به انحاء گوناگون، مرتکب دزدی شوند! آیا در چنین وضعی می‌خواهند دستان حقیقی آن جمع کثیر را ببرند؟! اگر چنین باشد مواجه خواهیم شد با جامعه و ملتی دست بریده!

روند و روش تربیت خدا، و به تبع او انبیاء الهی، یکسان و یک جهت است، و خدای رحمان و غفار و توبه‌پذیر، فرمانی مبنی بر آزار کسی نمی‌دهد، حتی اگر بدترین مردم باشد! فقط عذاب او را احاله به روز جزاء می‌نماید و سزای بدیهایش را در بطن نظام حاکم بر عالم قرار داده است، که »

«^۱»

سخنانی از عین القضا در ضرورت پیروی از هادی و مرشد

حال به سخنانی از عین القضا همدانی در این باب توجه کنید:^۲

« ای دوست این جا تو را معلوم شود که نشان پیر راه رفته آن باشد که جمله افعال و اقوال مرید از ابتداء تا انتهاء داند، و معلوم وی باشد. زیرا که پیر که هنوز بلوغ نیافته باشد و تمام نرسیده باشد، او نیز خود مرید و طالب باشد، پیری را نشاید.»

کسی که از نظر سلوک و عمل به احکام، خود هنوز ناقص است، نمی‌تواند ارشاد جامعه را بعهده گیرد و از رسول خدا گرفته تا پیر، مسؤولیتی جز تربیت جامعه و تعالی دادن اخلاق جامعه ندارند، و تمام اعمال آنها مبتنی است بر اخلاق کمال یافته ایشان. بناء بر این اجراء حدودی که متضمن خشونت و ایجاد نقصان در جسم یا جان آحاد جامعه می‌باشد، به هیچ وجه در دائره مسؤولیت رسولان الهی و سایر کسانی که خود را مطیع آنها می‌دانند، جای نمی‌گیرد. این یک اصل پذیرفته شده در تمام متون دینی ما است. خود قرآن هم که متن اصلی است، در آیات عدیده این حقیقت را به صراحت مطرح می‌کند، از جمله این آیه که خطاب به رسول خدا می‌فرماید: »

«توبه ۱۰۵»، «بگو (ای پیامبر) عمل کنید، پس خواهد دید خدا عمل شما را، و

رسول او و مؤمنان (نیز عمل شما را می‌بینند)». ارشادات اساسی و کلی در این مطالب است. یعنی از ابتداء که پیامبران در جوامع بشری ظهور کرده‌اند، این مطلب همیشه مطمح نظر آنها بوده است که توده‌های جاهل را نسبت به پیشوایان اصیل و با اصالت خود واقف کنند، تا اینکه سامری را به جای موسی نگیرند! اما مع الأسف علی‌رغم مجاهدتی که انبیاء کرده‌اند و کوششی که توسط حکماء بعمل آمده است، از جمله عین‌القضا، همیشه این اتفاق افتاده است! وی سربسته می‌خواهد بگوید که ممکن است حتی کسی در بعضی از اعمال به کمال رسیده باشد، ولی چون نفسش مزکی و منزّه نگشته است، نمی‌تواند مرشد و راهنمای حقیقی جامعه باشد! پس شما باید انسانهای کمال یافته در عمل، و تزکیه شده در نفس را پیدا کنید! با این حال باز هم توصیه می‌کند که شخصیت را ضمیمه دلیل نکنید، و پیر و مرشد و امام و پیشوای جامعه را از اخلاق و عمل او بشناسید، نه از شهرت و قدرت و علم او. که اگر چنین شد، راه رشد بر جامعه مسدود می‌گردد، و حتی نخبگان جامعه، مقلدان اقطابی می‌گردند که به شهرت، نه به عمل صالح و خلق عظیم، سلطه مادی و معنوی بر مردم یافته‌اند.

ادامه سخنان عین القضا :

« مریدی جان پیر دیدن باشد، چه پیر آئینه مرید است که در وی خدا را ببیند، و مرید آئینه پیر است که در جان او خود را ببیند. همه پیران را تمنای ارادت مریدان است. دریغاً هر که بر راه و طریق پیر رود، مرید باشد مر پیر را.^۳ و هر که بر طریق ارادت خود و مراد خود رود، مرید مراد خود باشد. مریدی، پیرپرستی باشد و راه ارادت، خود، زائر داشتن در راه خدا و

۱: زلزال ۸: و هر کس عمل کند همسنگ ذره‌یی بدی، می‌بیندش.

۲: تمهیدات - شرطهای سالک در راه خدا - ص ۳۰ تا ۳۳

۳: باید جان پیر را دید نه جسمش را، چون ممکن است در جسم مرتکب خطاء شود. نکته دیگر آنکه مرید باید در راه مراد و بر راه او برود، نه اینکه به جسم او سجده کند و به ظاهر، او را تعظیم نماید. در راه و بر راه رفتن به این معنی است که ضرورت ندارد شما وجود مبارک پیامبر (ص) را اینجا داشته باشید. همین که بر راه پیامبر بروید مرید پیامبرید، بر راه قرآن بروید مرید قرآنید.

رسول او. اول مرید را در راه ارادت این باشد که گفته شد.^۱

اما مرید را ادبهاست. یکی ادب آن باشد که از پیر، معصومی و طاعت نجوید چنانکه دانستی؛ و دیگر آنکه او را به صورت و عبارت طلب نکند، و او را به چشم سر نبیند، که آنگاه قالب مجرد بیند از گوش و پوست. بلکه حقیقت و مغز علم و معرفت وی ببیند به چشم دل. چه گویی ابوجهل و ابولهب و عتبه و شیبه، مصطفی را ظاهر می‌دیدند به چشم سر، همچنان که ابوبکر و عمر و عثمان و علی می‌دیدند، اما دیده دل نداشتند تا قرآن بیان نادیدن ایشان کرد که «وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۲، آنچه حقیقت مصطفی بود نتوانستند دیدن. مقصود آن است که پیر حقیقت و معنی باید طلبیدن و جستن، نه قالب و صورت؛ زیرا که مرید باشد که در مشاهده پیر صد هزار فایده یابد.

ادب دیگر آن است که احوال خود جمله با پیر بگوید، که پیر او را روز به روز و ساعت به ساعت تربیت می‌کند، و او را از خطرها و روشهای مختلف آگاه می‌کند «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»^۳ از این کلمه نشان دارد که پیر از بهر راه است به خدا، و آنچه بدین پیر تعلق دارد آن باشد که راه نماید، و آنچه به مرید تعلق دارد آن باشد که جز پیر به کس راز نگوید و زیادت و نقصان نگذارد. واقعه یوسف صدیق «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا» واقعه گفتن مریدان است با پیران. پس یعقوب گفت: «يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ»^۴. اول وصیت که پیر مرید را کند آن است که گوید: واقعه خود را به کسی مگو. پس هر چه فرا پیش مرید آید باید که آن را احتمال کند، و آن را خود، از مصلحت، در راه پیر نهاده باشد تا مرید را عجبی نیاید. پس چون مرید ازین همه فارغ گردد، پیر را نشان با مرید آن باشد که «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»^۵، و راه و مقصود مرید با وی نماید، تا وی را نیز استادی درآموزد که «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»^۶. چون تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ الشَّيْخِ حَاصِلْ آيِدْ، کار به جایی رسد که «وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»^۷.

پس غرض، راه یافتن است به صراط مستقیم الهی، و متحلی^۸ گشتن به زیور صفات جمال خداوندی، و متخلق شدن به اخلاق ربوبی. بناء بر این در اندیشه عین القضا، تبعیت از مراد که در اینجا قرآن و عالمان و عاملان به آن است توسط مرید شرط راه یافتن و هدایت شدن است. چنانکه در داستان موسی و صاحبش، می‌بینیم که شرط همراهی کردن، نپرسیدن است تا زمانی که راهنما خود پرده از اسرار بردارد! این نشانه آن است که مرید به حقیقت وجودی و معنوی مراد پی برده است. و اگر چنانچه خلاف تعهد، بی‌صبری نمود، پاسخش این آیه است که: «كَهْفِ ۷۵»، «آیا نگفتم تو را که همانا تو هرگز نتوانی با من شکیبایی را». امید به تأییدات او داریم تا توفیق بیشتر در فهم درست آیات کتابش را نصیب گردانند، و به نور همین کتاب، غموضات آن درک گردد، و از آیات بیناتش رفع ابهام و اتهام شود! بِمَنْهٍ وَ كَرَمِهِ.

سخن پایانی

چه نیکو است که این بحث دقیق و بدیع را، در انتها، به کلام امیرالمؤمنین مؤید سازیم. مولی علیه السلام در خطبه ۱۸ نهج البلاغه، در نهایت حسرت، افسوس و همراه با اعتراض شدید به فقهاء و مفسران، از ایشان می‌پرسد؛ چگونه است که با اعتقاد به خدای واحد و رسول واحد و کتاب واحد، این همه اختلاف در دین ایجاد

۱: اگر به حقیقت، مراد شما قرآن است و مریدش هستید، در راهش بروید و از اوامر و نواهی آن تبعیت نمایید! اگر پیامبر و امیرالمؤمنین مراد شمایند، بر راهشان بروید! سلوک در راه شرط مریدی است. باید کمر بند تبعیت از خدا و رسول را ببندید!

۲: اعراف ۱۹۸: و می‌بینی ایشان را که نظاره می‌کنند تو را و هم اینان نمی‌بینند.

۳: یوسف ۳: ما نقل سرگذشت می‌کنیم مر تو را، بهترین سرگذشتها را.

۴: یوسف ۴: (و بیاد آور ای پیامبر) آنگاه که گفت یوسف به پدر خود، ای پدرم همانا من (به خواب) دیدم یازده ستاره را.

۵: یوسف ۵: ای پسر کم داستان مکن رؤیای خود را بر برادرانت.

۶: یوسف ۶: و این چنین برمی‌گزیند تو را پروردگارت و می‌آموزد تو را از تأویل سخن‌ها.

۷: بقره ۱۵۱: و می‌آموزدتان آنچه را که نمی‌دانسته‌اید.

۸: یوسف ۱۰۰: و برکشانید مادر و پدرش را بر تخت، و بر خاک افتانند (همگی) برای او سجده کنان.

۹: متحلی: آراسته، مزین.

کرده‌اید؟! مگر امکان دارد دینی که برای ایجاد وحدت، و تأسیس امت واحد، و برقراری سلم و صلح در میان تمامی مردم به میدان آمده است، خود موجب تفرقه، دشمنی و رویارویی گردد؟! اعتراض امیرالمؤمنین مفید این معنا است که فقط این دو گروهند که جامعهٔ مسلمین را، با فتواها و سخنان متخالف و متناقض خود، که متباین با حقیقت کلام الهی است، به وادی چند دستگی و تفرق می‌کشانند. پس به طور ضمنی از ایشان می‌خواهد کلام خدا را به درستی فهم کنند و در طریق ایجاد وحدت گام بردارند و امت واحد را به مذاهب متفرقه و آراء متشتته نکشانند.

«در حکمی از احکام مسأله بر یکی از ایشان وارد می‌شود، پس داوری می‌کند در آن به رأی خویش. سپس همان مسأله عیناً بر یکی دیگر از ایشان وارد می‌شود، پس داوری می‌کند در آن به خلاف آن دیگری! سپس قاضیان نزد امام خویش، بر این مسأله، گرد هم آیند. امامی که ایشان را بر منصب قضاء گماشته است، پس همو فتاوی همگی را به تصویب می‌رساند! در حالی که خدای ایشان یکی است و پیامبرشان یکی و کتابشان یکی!

پس آیا خدای تعالی ایشان را به اختلاف فرمان داده است، آنگاه اطاعتش کرده‌اند؟! یا اینکه ایشان را از اختلاف بازداشته است و از فرمانش سرپیچی کرده‌اند؟! یا اینکه خدای سبحان دینی ناقص فرو فرستاد آنگاه از ایشان یاری طلبید تا به اتمامش رسانند؟! یا اینکه مر او را انبازانی بوده‌اند؟! پس آیا ایشان را است که بگویند و او را است که پذیرا گردد؟!»

یا اینکه خدای سبحان دینی تمام فرو فرستاد، پس آنگاه رسول صلی الله علیه و آله در رساندن و انجامش کوتاهی فرمود؟! و حال آنکه خدای سبحان می‌گوید: «فرو نهادیم در کتاب چیزی را»، و نیز فرموده است: «در کتاب دلیل روشن بر هر چیزی هست». و یادآور شده است که بعضی از کتاب برخی دیگر را تصدیق می‌کند و اینکه هیچ اختلافی در آن نیست.^۱

پس آنکه منزله از هر نقصی است فرموده است: «چنانچه (کتاب) از نزد کسی غیر از خدا بود، هر آینه در آن اختلاف بسیار می‌یافتند». و همانا قرآن ظاهری آراسته و باطنی ژرف دارد، و شگفتیهایش فناء نپذیرد، و غرائبش به پایان نرسد، و تاریکیها جز بدان گشوده نگردد».^۲

جهد بلیغ ما بر این پایه استوار بوده، و نیز به یاری حضرت حق، این چنین خواهد بود، تا به فحوای این دو آیه دست یابیم که «^۳»
 «^۴ و آیات بی بدیل و تردید ناپذیر کتاب خدا، که از منبع زلال وحی سرچشمه گرفته‌اند، از هر گونه افتراء و بهتانای مبراء گردند، و ذات اصیل هر آیه، که از اصالت نور الهی ناشی گشته، صیقل داده شود و عرصهٔ حیات بشر را منور سازد.

۱: خالق متعال در آیهٔ ۱۱۶ سورهٔ نحل می‌فرماید که تعیین حلال و حرام به وصف زبانهای مردم نیست، بلکه تعیین حلال و حرام و وضع حدود آن به دست خداوند است: «

«و نگویند به آنچه وصف می‌کند زبانهای شما، به دروغ (که) این حلال است و این حرام تا ناروا نسبت دهید خدا را، به دروغ، همانا آن کسان که ناروا نسبت دهند خدا را به دروغ، رستگار نگردند».

۲:

:

:

۳: اسراء ۳۵: آن نیکوترین است و دارای بهترین تأویلها.

۴: فرقان ۳۳: و نیاورند تو را به ماندنی (از این) جز آنکه آورده‌ایم (پیش از این) تو را (کلام) حق و بهترین تفسیر را.